

# اقتصاد سیاسی غارت شکار انسان و اقتصاد گریز



## مقدمه

نویسنده: مهرداد وهابی

مترجم: بیروم خان هایریک



# اقتصاد سیاسی غارت

شکار انسان و اقتصاد گریز

نویسنده: مهرداد وهابی  
مترجم: پیرم خان هایریک  
چاپ نخست: بهار ۱۴۰۵

<https://iranacademia.com/press>  
© ۲۰۲۶ انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا



IRAN ACADEMIA  
University Press



## پیش‌گفتار

آن چه در اختیار دارید، ترجمه‌ی دیباچه و فصل نخست کتاب "اقتصاد سیاسی غارت" به قلم مهرداد وهابی است که در دسامبر سال ۲۰۱۵ توسط انتشارات کمبریج به چاپ رسید.<sup>۱</sup>

نویسنده در همان نخستین برگ‌های کتاب یادآور می‌شود که اندیشه اصلی کتاب تقریباً هم‌زمان با انتشار کتاب پیشین وی با عنوان "اقتصاد سیاسی قدرت انهدامی" (انتشارت ادوارد الگار، ۲۰۰۴)<sup>۲</sup> در ذهن وی جان گرفت. انهدام و غارت دو موضوعی بوده‌اند که نگارنده را از بدو پیدایش جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ به خود مشغول داشته است.

اگر تخریب شیوه‌ی زیست و ابزار هستی‌بخش نظام الهی است، غارت هدف و غایت آن است. بدین اعتبار شگفت آور نیست که امروز همه آحاد ملت ایران از غارت عمومیت یافته‌ی نظام فقهاتی سخن می‌گویند. همان‌طوری که در جای دیگری به تفصیل نشان داده‌ایم (وهابی، ۲۰۲۵)<sup>۳</sup>، نظام اقتصادی حاکم بر ایران از بدو تاسیس جمهوری اسلامی تا کنون تبلور بارز غارت اسلامی یا سلب مالکیت از منابع عمومی به نفع ولی فقیه و نهادهای وابسته بدان بوده است که در فقه اسلامی، *انفال* خوانده می‌شود. *انفال* که دربرگیرنده‌ی نفت، سایر منابع طبیعی کشور، اموال مصادره‌ای منقول و غیرمنقول، و دیگر دارایی‌های بلاصاحب است، پایه اقتصادی حاکمیت ولایت فقیه را تشکیل می‌دهد. از این رو درک نظری عمیق‌تر اقتصاد سیاسی غارت برای همه پژوهشگران علوم انسانی و عموم شهروندان ایران لازم است.

جایگاه غارت در اقتصاد سیاسی کدام است؟ و اگر غارت (Predation) را معادل "شکار" (Hunting) بدانیم، جایگاه شکار و شکارچی در زنجیره‌ی حیات و نیز جامعه انسانی چیست؟ از کدام منظر باید به غارت (یا شکار) نگریست: از دریچه غارتگر (شکارچی) یا از دیدگاه غارت شده (شکار)؟ آیا این دو نگاه متفاوت به غارت و چپاول در تقابل با یکدیگرند و یا مکمل هم؟

طرح این پرسش‌ها موضوع اصلی فصل نخست کتاب یا "مقدمه" آن است. به علاوه این فصل توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کند که بنیان‌گذاران مکتب منجستر

---

Vahabi, Mehrdad (2015). *The political economy of predation: manhunting and the economics of escape*, New York : Cambridge University Press, 2015, <https://doi.org/10.1017/CBO9781316460139.002>.

این ترجمه برگردان دیباچه (prologue) و صفحات ۱ تا ۴۰ متن انگلیسی است.

<sup>۲</sup> Vahabi, Mehrdad (2004). *The Political Economy of Destructive Power*, Edward Elgar Publishing, 2004, [doi:10.4337/9781845421724](https://doi.org/10.4337/9781845421724), ISBN 9781845421724.

<sup>۳</sup> مهرداد وهابی، *هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، خوانشی نوین از ایران معاصر*، مترجم بیرم خان هائریک، انتشارات آکادمیا، آمستردام، سپتامبر ۲۰۲۵. <https://iranacademia.com/press/book/%d9%87%d9%85%d8%a7%d9%87%d9%86/%da%af%db%8c-%d9%88%db%8c%d8%b1%d8%a7%d9%86%da%af%db%86/>

هم‌چون آدام اسمیت و دیوید ریکاردو نخستین مرحله‌ی جامعه پیشرفته‌ی بازاریبند را جامعه‌ای مبتنی بر "شکار و جمع آوری محصولات" (Hunting and gathering societies) می‌پنداشتند. اگرچه این جامعه بی‌دولت (Stateless society) هرگز موضوع پژوهش مستقل آنان نبوده است، اما مفروض شمردن چنین جامعه‌ای به مثابه نوعی "تجربه ذهنی" (Mental experimentation) تلقی می‌شد تا بتوان تصویری از وضعیت گروه‌های انسانی کوچک (در دسته‌های پنجاه نفری) داشت که از زندگی بی‌واسطه‌ی طبیعی در جنگل می‌آغازیدند تا راه عبور به تمدن و یا "جامعه دولت‌مدار" را در پیش گیرند. این همان نظام طبیعی یا جنگل بی‌قانون و آشوب‌زده‌ایست که توماس هابز (Thomas Hobbes) فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم آن را به‌عنوان پیش‌زمینه‌ی عروج لویاتان (Leviathan) یا دولت مقتدر می‌پنداشت که به "جنگ همه علیه همه" خاتمه داده، نظم نخستین را دایر می‌کرد.

شکار مستلزم کاربست قوه قهریه است که در دو چهره ظاهر می‌شود: قوه قهریه به عنوان وسیله‌ی شکار و تعرض (aggression)، و قوه قهریه به مثابه وسیله‌ی محافظت (protection) در مقابل تعرض. شکارچی در هیئت قدرت‌مدار نظامی هم منبع تهدید است و هم منبع محافظت. از اینجاست شروع مطالعه‌ی تورستین وبلن (Thorstein Veblen)، نهادگرای امریکایی مکتب ویس‌کانسین در اوایل قرن بیستم پیرامون غارت و برتری "کار نظامی" در قیاس با اشکال دیگر کار نظیر کشاورزی و صنعتی در دوره‌ای طولانی از تاریخ بشری. بدین اعتبار غارت از منظر شکارچی یا غارتگر لازمه‌ی رونق و شکوفایی اقتصادی‌ست، چرا که بدون محافظت اصحاب قدرت نظامی، امنیت لازم برای تولید مهیا نخواهد شد.

آن چه نگارنده در کتاب حاضر به انجام رسانده است تدوین دیدگاه تازه‌ایست از غارت که به موجب آن "اهلی کردن" (Domestication) عالی‌ترین شکل غارت یا شکار محسوب می‌شود. و این در نظامی مبتنی بر رقابت فیما بین غارتگران (شکارچیان) متعدد که یکی از آنان قادر است انحصار برخورداری از طعمه (شکار) را به‌واسطه‌ی اهلی کردن یا مطیع‌سازی از آن خود سازد. در دیدگاه نویسنده، اهلی‌سازی راه آشتی بخشیدن به غارت (Predation) و محافظت (Protection) است. نظام‌های الهی کلید اهلی‌سازی مومنان را از آزمونه‌ی باستان یافته‌اند. برخلاف یک دیدگاه رایج که "جباریت" و "الوهیت" را در برابر یکدیگر می‌نهد، و از "چوپان رمه" به‌عنوان محافظ رمه در مقابل "گرگان" سخن می‌گوید، در کتاب حاضر چوپان آن نوع منحصر به فرد گرگی‌ست که انحصار دریدن رمه را با اهلی کردن آن در اختیار می‌گیرد تا هر زمان لازم بداند از شیر، گوشت، پوست، و یا کشت نسل آن بهره‌مند شود. بدین سان کتاب حاضر از دیدگاه غارت‌شده (شکار) به بررسی غارت می‌پردازد.

از این فرصت استفاده می‌کنیم تا از انتشارات ایران آکادمیا برای انتشار فصل به فصل کتاب حاضر که به همت پیرم خان هایریک به فارسی برگردانده می‌شود سپاسگزاری کنیم.

مهرداد وهابی و پیرم خان هایریک

فوریه ۲۰۲۶

## فهرست

i	پیش‌گفتار .....
۱	دیباچه .....
۵	فصل ۱: مقدمه .....
۵	۱-۱ طرح مساله .....
۱۰	۲-۱ غارنگری و هزینه‌های ستیزه‌جویی .....
۱۸	۳-۱ غارت و استیلا .....
۲۴	۴-۱ غارت و اقتصاد گریز .....
۳۱	۵-۱ منطق اقتصادی فضای دولتی .....
۳۸	۶-۱ استبداد به‌مثابه غارت فراگیر و دمکراسی .....



## دیباچه

تصویر روی جلد این کتاب "بر مرکب آزادی - بردگان گریزان" اثر ایستمن جانسون (Eastman Johnson 1890-1906) است. در ۲ مارس ۱۸۶۲، یک سال پس از آغاز جنگ داخلی در ایالات متحده، جانسون هنگام همراهی ژنرال جورج مک کلان (George McClellan) از واشنگتن دی سی به مونسس (Manassas) ویرجینیا، سه نسخه از این اثر را نقاشی کرد، اما تنها دو نسخه از آن شناسایی شده است - یکی در موزه بروکلین و دیگری در موزه هنرهای زیبای ویرجینیا (Virginia Museum of Fine Arts) (2013, p. 2). متن پشت نگاره نشان می‌دهد که نقاش خود "شاهد عینی" میدان نبرد بوده است.<sup>۴</sup>

جانسون، هنرمند آمریکایی اهل ایالت مین (Maine)، برای "نقاشی‌های نوعی" (Genre paintings)، یا ترسیم عرصه‌هایی از زندگی روزمره شناخته می‌شود (Brownlee, 2011, pp. 318-319)، که برخی از آن نگاره‌ها به مسائل بحث‌برانگیز و حساس زمانه‌ی خود مانند برده‌داری و لغو آن، رهایی بردگان و دوران بازسازی (Reconstruction) می‌پردازند. اگرچه "بر مرکب آزادی" یکی از مشهورترین آثار این هنرمند است، «این اثر زمانی که جانسون در قید حیات بود - شاید به دلیل موضوع جنجالی‌اش، هرگز به نمایش گذاشته نشد» (Museum of Fine Arts, 2013). این تصویر بر مساله‌ای تاریخی پرتو می‌افکند که هم‌چنان در نحوه‌ی درک از دوره‌ای کلیدی از تاریخ ایالات متحده بسیار مرتبط است: چه کسی بردگان آفریقایی-آمریکایی را آزاد کرد: لینکلن یا خود بردگان؟ (Guelzo, 2007). برخلاف معاصرترین تصاویر از بردگان آفریقایی-آمریکایی، از جمله برخی از نقاشی‌های اولیه‌ی جانسون که آنها را افرادی بی‌انگیزه، کودک‌منش، حیوان‌گونه و گردن‌نهاد به بندگی به تصویر می‌کشند، این نگاره خانواده‌ی برده‌ای را نشان می‌دهد (پدر، مادر، پسر خردسال و یک نوزاد) که جسورانه «از میدان‌های نبرد از جنوب، تحت حکومت کنفدرات‌ها (Confederate)، به مناطق اتحادیه (Union) در شمال عبور می‌کنند تا از اسارت دهشتناک خود بگریزند» (Meston and Zygmunt, 2013).

البته در آن زمان خانواده‌ی بردگان پدیده‌ای نادر بود، زیرا برده‌داری مبتنی بر فردیت‌بخشی (individualization) اجباری برده بود، و برده را پی‌خویشاوند می‌کرد تا بتوان او را به کالا تبدیل کرد و در بازار فروخت: مرد از خانواده‌اش و زن از فرزندان‌ش جدا می‌شدند. **برندگان گریزان** می‌توانستند با فراری دلیرانه دوباره به خانواده‌ای واحد تبدیل شوند. این توضیح می‌دهد که چرا پدر، پرقدرت و قادر به محافظت از خانواده‌اش، در مرکز تصویر نقاشی شده است، در حالی که «پیش از این، سیاه‌پوستان معمولاً در کناره‌ی کادر نقاشی می‌شدند، که نشان می‌دهد بسیاری از مردم آنها را افرادی می‌شناختند که در حاشیه‌ی جامعه زندگی می‌کنند» (Springfield Art Association) (2004, p. 8)، و نیازمند حمایت ارباب هستند. در تصویر، پدر، کودک و زن به سه

<sup>۴</sup> «حادثه‌ای اصیل و واقعی در جنگ داخلی که خود در سنترویل (Centerville)، صبح امروز هنگام پیشروی مک کلان به سمت مونسس در ۲ مارس ۱۸۶۲ دیدم/ ایستمن جانسون».

جهت متفاوت می‌نگرند. در حالی که پدر رو به جلو به بشارت *آینده* چشم دوخته، پسر به پایین خیره شده و مسحور تاخت اسبی‌ست در *حال*، وزن که نوزاد را در آغوش گرفته به *پشت* می‌نگرد تا ببیند آیا شکارچیان ارباب آنها را تعقیب می‌کنند یا خیر. او از شکار انسان مضطرب است و هم‌زمان، ترس و غرور طعمه‌ای را ابراز می‌کند که از شکارچی می‌گریزد.

"بر مرکب آزادی" تجربه‌ی برده‌هایی را به تصویر می‌کشد که در طول جنگ "بردگان قاچاق" شناخته می‌شدند.

در ماه مه ۱۸۶۱، تقریباً یک ماه پس از اولین نبرد، کلنل اتحادیه، بنجامین باتلر (Benjamin Butler)، مستقر در حوالی دژ مونرو در ویرجینیا، سه مرد سیاه‌پوست را پذیرفت که از اربابشان گریخته بودند. باتلر در مخالفت با قانون بردگان فراری (Fugitive Slave Act)، که مستلزم بازگرداندن همه‌ی بردگان فراری به اربابانشان بود، اعلام کرد که همه‌ی بردگانی که ایمن از مرزهای اتحادیه می‌گذرند، "قاچاق جنگی" قلمداد خواهند شد. او و دیگر فرماندهان در زمان کوتاهی خود را غرق در تعداد فراریان در اردوگاه‌های‌شان یافتند، و بسیاری‌شان با رغبت در ساخت استحکامات، حفر خندق‌ها و ارائه‌ی اطلاعات در مورد موقعیت نیروهای کنگفدراسیون در ازای دریافت طعام، حفاظت و امید به پیروزی اتحادیه، کار می‌کردند. آن چه با تعداد کمی از فراریان آغاز شد، با پخش خبر و پیشروی نیروهای اتحادیه، به جریانی مداوم تبدیل گردید. سیاه‌پوستان با این مقاومت‌های شخصی، به رهایی خود و در نهایت ریشه‌کن کردن برده‌داری در ایالات متحده یاری رساندند.

(Smithsonian American Art Museum, 21 February 2013)

برخلاف باتلر، مک‌کلان از جمله فرماندهان اتحادیه بود که فراریان را به صاحبان‌شان تسلیم می‌کرد. اثر بردگان فراری جانسون، روایتی از مقاومت در سنترویل، سرزمینی تحت کنترل مک‌کلان را به تصویر می‌کشد. از این رو ما نمی‌دانیم که آیا آنها اسیر و به صاحبان‌شان بازگردانده شدند یا خیر. عدم قطعیت در مورد سرنوشت‌شان، بُعدی دیگر از گریز جسورانه‌شان است.

داستانی که جانسون روایت می‌کند حکایتی‌ست بسیار قدیمی و در عین حال بسیار جدید. کتاب *مهاجرت* (Exodus)، فصلی از *تورات*، *عهد عتیق*، بازگفت فرار یهودیان از مصر است. در فصل "قدرت روحانی" (pastoral power)، موسی در مقابل "قدرت شکار انسان" فرعون قرار می‌گیرد. جالب توجه است که یکی دیگر از نقاشی‌های جانسون، یک سال پس از "بر مرکب آزادی"، با عنوان "خداوند چوپان من است" (۱۸۶۳)<sup>۵</sup>، مرد سیاه‌پوست آزادی را در حال خواندن کتاب *مهاجرت* نشان می‌دهد. شکار سیاه‌پوستان و یهودیان دو نمونه‌ی بارز از شکار انسان هستند. شکار زنان توسط مردان<sup>۶</sup>؛ استعمار و شکار سرخپوستان، فلسطینی‌ها، فقرا و مهاجران/پناهندگان غیرقانونی؛

<sup>۵</sup> این تصادفی ساده نیست که ۱۸۶۳ سالی‌ست که اعلامیه‌ی *رهایی بردگان* لینکن به طور کامل اجرایی شد.  
<sup>۶</sup> یک مثال خوب، نحوه برخورد با زنان یهودی نه تنها توسط آلمانی‌ها طی جنگ، بلکه توسط "آزادگران" روسی‌شان پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز بود (Daniel, 2015). نمونه‌های اخیرتر شامل اسارت زنان و فروش آنها به عنوان برده توسط بوکوحرام در نیجریه و داعش در کردستان عراق و سوریه می‌شود.

امپریالیسم؛ استبداد؛ دزدی دریایی؛ جرایم سازمان‌یافته (مافیا و ده‌ها باند تبهکار) و یورش‌های تروریستی دولتی و غیردولتی نمونه‌های دیگری هستند. دوره‌ی پس از جنگ سرد، زمینه‌ساز انبوهی از عملیات‌های شکار انسان است که درست پس از یازده سپتامبر آغاز شد و با سیاست دفاعی جدید آمریکا در قالب "شکار استراتژیک انسان" و حملات پهبادی در عراق، افغانستان، پاکستان، یمن، سومالی و غیره دنبال شد.

شکار انسان را (که در ادبیات فلسفی به عنوان "جنگ شکارگرانه (cynegetic)" شناخته می‌شود) می‌توان در تضاد با جنگ متعارف (کلاسیک) دانست، به این معنا که یک طرف (شکارچی) از همان ابتدا بر طرف دیگر (شکار) تسلط دارد. سلطه‌ی پیشینی (ex-ante)، رابطه‌ی طرفین درگیر در شکار انسان را تعریف می‌کند. منظور من از سلطه، رابطه‌ای است که طرف مورد حمله (طعمه) برای محافظت باید به سمت مهاجم (شکارچی) روی آورد. نتیجه این است که در حالی که شکارچی طعمه را دریایی می‌کند، طعمه برای آزادی خود باید فرار کند. از این رو، استراتژی عملی طعمه، فرار به جای جنگیدن است.

این کتاب داستان شکار انسان را از دیدگاه طعمه بازمی‌گوید. در حالی که من داستان شکار را با رویکردی چند رشته‌ای مطالعه می‌کنم، تمرکز من بر اقتصادگریز خواهد بود. برای یک اقتصاددان، اصطلاح "مهاجرت" (Exodus) کلمه آشنای دیگری را به ذهن متبادر می‌کند که اکنون بخشی از فرهنگ پایه است و در جعبه-ابزار نظری هر اقتصاددان: "خروج" (exit)، مفهومی که توسط نظریه‌پرداز پی‌شگام به نام آلبرت هیرشمن (Albert Hirschman, 1970) تدوین شده است.

با اقتباس از هیرشمن، "گریز" (escape) یا "فرار" (flight) ممکن است مترادف با "خروج" استفاده شود. اگرچه من در سراسر این کتاب این دو اصطلاح را به جای یکدیگر به کار می‌برم، اما تفاوتی مهم میان آنها وجود دارد. به گفته‌ی هیرشمن، "خروج" از قدرت خریداران برای مجازات فروشندگان ناکارآمد ناشی می‌شود. بنابراین، مکانیسمی اقتصادی برای اصلاح عدم موفقیت‌ها و ناکارآمدی‌های بازار بر اساس انتخاب خریداران است. برخلاف "خروج"، فرار یک انتخاب نیست؛ بلکه یک "خروج" تحدید شده یا یک "گریز ناگزیر" است.<sup>۷</sup> پناهندگان، نه مهاجران، ماحصل فرار هستند. برای مثال، تا سپتامبر ۲۰۱۳ نزدیک به ۲ میلیون پناهنده‌ی سوری با تشدید جنگ داخلی و احتمال بمباران توسط آمریکا، از سوریه به کشورهای مجاور مانند اردن، لبنان، ترکیه، عراق و کردستان عراق گریختند (Time, 9 September 2013, pp. 32–33). در حالی که پیش‌بینی چارلز تیلی (Charles Tilly, 1985) در مورد جنگ متعارف هم‌چون منبع دولت‌سازی در مورد بسیاری از کشورهای اروپایی تأیید شده است، شکار انسان اغلب منجر به مهاجرت و نابودی دولت می‌شود. در واقع، ویژگی قرن بیست و یکم افزایش شتابنده‌ی مردم "بی‌دولت" است که به رغم گسترش حیطه‌ی دولت به دورافتاده‌ترین مناطق جهان، در سراسر گیتی پراکنده شده‌اند. تراژدی سلطه‌ی کامل جوامع دولتی بر جوامع بی‌دولت (بی‌راس (acephalous))، بروز بی‌سابقه‌ی مردم بی‌دولت است.

<sup>۷</sup> "گریز ناگزیر" عنوان کتابی دو جلدی به زبان فارسی است که سی داستان از پناهندگان ایرانی گریزان از جمهوری اسلامی ایران را گردآوری کرده است (رجوع کنید به جاویدی و همکاران، ۲۰۰۸).

فزون بر این، فرار نشان‌دهنده‌ی محدودیت دیگریست: غیرممکن بودن یا هزینه‌های بالای رویارویی (جنگ). در واقع، انتخاب طعمه برای "جنگ" اغلب به معنای خودکشیست، اگرچه فرار لزوماً با جنگ در تضاد نیست. طعمه ممکن است "فرار" و حملات تروریستی را با هم ترکیب کند، یا به تدارک جنگی درازمدت در مراحل بعدی نبرد بپردازد. از این نظر، فرار می‌تواند مکمل جنگ باشد. برعکس، طعمه ممکن است از "فرار" به عنوان جایگزینی برای "جنگ" استفاده کند. برای مثال، مشخص است که یهودیان اغلب مهاجرت را به‌عنوان جایگزینی برای جنگ انتخاب می‌کردند. صرف نظر از نحوه ترکیب فرار با جنگ، پویایی شکار انسان مبتنی بر ردیابی طعمه توسط شکارچیان و استراتژی ضدشکار و فرار توسط طعمه است.

اقتصاد فرار ما را به بررسی ماهیت دارایی‌ها از دیدگاه تحرک (mobility) و تصاحب‌پذیری (appropriability) سوق می‌دهد. برای طعمه، تحرک یک دارایی به‌ویژه مهم است، زیرا می‌تواند آن را از راه فرار حفظ کند.<sup>۸</sup> برعکس، تصاحب‌پذیری یک دارایی، یعنی پتانسیل مصادره‌ی دارایی، دغدغه اصلی غارتگر است. در حالی که دارایی‌ها در اقتصاد به روش‌های مختلفی طبقه‌بندی می‌شوند (مثلاً "عمومی" در مقابل "خصوصی"، "ثابت" در مقابل "در گردش"، "خاص" یا منحصر به فرد در مقابل "نوعی")، این کتاب روش جدیدی برای مواجهه با دارایی‌ها معرفی می‌کند: دارایی‌های *گریزان* در مقابل دارایی‌های *دریند*. اقتصاد گریز با توسعه‌ی نظریه‌ای در مورد تصاحب اجباری، تفاوت بین این دو نوع دارایی را بررسی می‌کند، که تحلیل آن برای درک حیطه‌ی دولت به طور کلی و استبداد به طور خاص ضروری است. از نظر تاریخی، قدرت سرمایه به‌عنوان منقول‌ترین دارایی، عامل اصلی مهار استبداد بود، اما این قدرت فرار سرمایه بدون قدرت مبارزاتی کارگران، دهقانان و فقرای شهری نمی‌توانست به دموکراسی منجر شود. تحلیل استبداد به‌عنوان شکلی از شکار انسان و شرایط گذار به دموکراسی نه تنها از دیدگاه تاریخی، بلکه با مساله‌ی عاجل توسعه نیز مرتبط است، که خشونت در کشورهای در حال توسعه مانع آن شده است. تفاوت بین دارایی‌های گریزان در مقابل دارایی‌های دریند، بسیاری از جنبه‌های سرمایه‌گذاری ناکافی و عقب‌ماندگی اقتصادی در چنین کشورهایی را توضیح می‌دهد.

در حالی که خواننده جنبه‌های دیگری از این کتاب را خود جویا خواهد شد، در فصل بعدی به استراتژی ترغیب‌کننده‌ی خود ادامه خواهیم داد تا کل دامنه‌ی این کتاب و پرسش‌های اصلی را که در این تلاش به آنها پرداخته خواهد شد، معرفی کنم.

<sup>۸</sup> در *بر مرکب آزادی*، می‌توان چند عنصر اقتصاد فرار را از نظر دارایی‌های متحرک ردیابی کرد. عنصر اول، پایان برده‌داری خانگی و پیوند مجدد کل خانواده بردگان از راه فرار است. اما با بررسی دقیق‌تر، می‌توان متوجه شد که اسب از صاحبش دزدیده شده و می‌تواند هم‌چون یک دارایی متحرک طبقه‌بندی شود. دلیل چنین فرضی به درستی توسط مستان و زیگمونت (Mestán & Zygmunt, 2013) توضیح داده شده است. در اواسط قرن نوزدهم، تاجران اسب معتقد بودند که بین تعداد "جوراب‌های سفید" روی اندام تحتانی اسب و استقامت آن رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد. در نتیجه، «اسبی که فقط ... یک جوراب سفید دارد، بر ارزش بالقوایش افزوده می‌شود. وقتی این معیار را در بررسی نقاشی جانسون به کار می‌بریم، مشاهده می‌کنیم که اسب ... فقط یک جوراب سفید دارد ... این نشان می‌دهد که اسبی که در نیل به این هدف والا دزدیده شده، هم ارزشمند و هم از نژاد خوبی بوده است». خانواده‌ی برده، مصمم به فرار، با جسارت اسب ارباب را که دارایی متحرکی بود، دزدیدند.

# فصل ۱

## مقدمه

### ۱-۱ طرح مساله

الهام‌بخش کتاب حاضر این واقعیت شاخص است: اقتصاد، تقریباً در هر نوع منازعه‌ی خشونت‌آمیز در گذشته و حال - از شکار انسان (manhunting)، استعمار و بردگی در گذشته گرفته تا جنگ‌های داخلی در آفریقا و بهار عربی اخیر، از دو جنگ جهانی گرفته تا یازده سپتامبر و آخرین حملات پهبادی آمریکا، از انقلاب سوسیالیستی در روسیه گرفته تا موج ناآرامی‌های مدنی در سوریه و درگیری بر سر اوکراین - حاضر است، اما، درگیری خشونت‌آمیز تا همین اواخر از اندیشه‌ی جریان اصلی اقتصاد غایب بوده است.

گارفینکل و سکاپرداس (Garfinkel and Skaperdas) در پیمایش عالی خود از اقتصاد منازعه خاطر نشان می‌کنند: «منازعه شامل هزینه‌هایی است که از نظر اقتصادی بسیار مهم‌اند... بنابراین جای تعجب دارد، اگر نگوییم تکان‌دهنده است که اقتصاددانان تا همین اواخر هیچ توجهی به این هزینه‌ها نکرده‌اند» (2007, p. 704).

پس چرا اقتصاددانان به این پدیده توجه لازم را نکرده‌اند، و چگونه می‌توانیم رابطه‌ی متناقض میان رشته‌ی پژوهشی ما و درگیری‌های خشونت‌آمیز را توضیح دهیم؟

منشا این تناقض را می‌توان در مقدمه‌ی ژان باتیست سی (Jean-Baptiste Say) بر *رساله‌ی اقتصاد سیاسی* اش جستجو کرد:

برای زمانی طولانی، علم سیاست محدود به مطالعه‌ی اصولی بود که نظم اجتماعی را بنیان می‌دهد، و *اقتصاد سیاسی*، که *روش تولید، توزیع و مصرف ثروت را تشریح می‌کند*، گیج و سردرگم بود... به نظرم می‌آید که از زمان آدام اسمیت این دو گونه‌ی بسیار متمایز پژوهش به شکلی یکنواخت از یکدیگر جدا شده‌اند، و *اقتصاد سیاسی* اکنون به علم مطالعه‌ی ثروت، و *سیاست* به مطالعه‌ی روابط میان دولت و مردمانش، یا روابط میان دیگر دولت‌ها تخصیص یافته است (Say, 1821/1964, p. XIV-XV).

این متن دو اصل را به میان می‌کشد: (۱) جدایی رشته‌ای بین "اقتصاد" و "سیاست" از زمان آدام اسمیت،<sup>۹</sup> که مانع از بررسی منازعات توسط علم اقتصاد می‌شود؛ و (۲)

<sup>۹</sup> کتاب حاضر، پیوستی است به ادبیات فزاینده‌ای که اخیراً در مورد منازعات مسلحانه تدوین شده است؛ برای منابع مرجع، رجوع کنید به فصل‌های ۳ و ۴.

<sup>۱۰</sup> من در جای دیگری استدلال کرده‌ام (Vahabi, 2012a, pp. 153-154) که برخلاف دیدگاه سی (Say)، اسمیت بر بُعد سیاسی اقتصاد سیاسی تأکید دارد و مدعی است که هدف اصلی اقتصاد سیاسی هر کشور "افزایش ثروت و قدرت آن کشور است" (31 [1776], Book II, Chapter V, paragraph 31). با این حال، دشواری دخول "جنگ‌ها و درگیری‌ها" در اقتصاد ممکن است به "دست نامرئی" اسمیت مربوط

تحدید علم اقتصاد به مطالعه‌ی فعالیت‌های تولیدی با تأکید بر چگونگی تولید، توزیع و مصرف ثروت.

این دو اصل به هم مرتبط اند. کافیست به یاد داشته باشیم که افراد و گروه‌ها می‌توانند یا تولید کنند (و در نتیجه ثروت خلق کنند)، یا ثروتی را تصاحب کنند که دیگران خلق کرده‌اند. همان‌طور که پارتو (Pareto, 1971 [1927], p. 341) اشاره کرد: «تلاش انسان‌ها به دوروش مختلف به کار گرفته می‌شود: یا به تولید یا تبدیل کالاهای اقتصادی معطوف می‌گردد یا به تصاحب کالاهای تولید شده توسط دیگران». بنابراین، دو مکانیسم تخصیص منابع متفاوت وجود دارد: تولید و تصاحب.<sup>۱۱</sup> سی (Say) "تصاحب" را از حوزه‌ی اقتصاد حذف می‌کند و با همین روال بحث در مورد منازعات و نقش دولت را از این حوزه کنار می‌گذارد. بر همین اساس، او انفصال قاطعی میان اقتصاد و سیاست پیش می‌کشد.

استراتژی‌های ستیزه‌جویانه‌ی خشونت‌آمیز اغلب با ساختارهای تصاحبگرانه یا *غارتگرانه* مرتبط‌اند. ارزش فعالیت ستیزه‌جویانه به‌عنوان گزینه‌ای اقتصادی را نمی‌توان به درستی بر اساس هزینه‌های تعارض ارزیابی کرد، بدون این که مزایای تصاحب ناشی از این فعالیت فهمیده شود. مطالعات تجربی ارزشمند و هم‌چنان نادر در مورد هزینه‌های خشونت، در مورد *مزایای اقتصادی و سیاسی جنگ سکوت کرده‌اند* (برای نمونه رجوع کنید به: *موسسه اقتصاد و صلح [IEP]*، فوریه ۲۰۱۴). متشابهاً، مطالعات نظری اخیر، هزینه‌های درگیری را با مزایای "بالقوه‌ی" یک وضعیت صلح خلاف واقع مقایسه می‌کنند که در آن جنگ رخ نمی‌دهد (Abadie and Ardeazabal, 2003 ; Garfinkel and Skaperdas, 2012 , Part III, pp (پولی) و ناملموس (غیرپولی) تنازع برای هر طرف درگیر با مزایای آن مقایسه نمی‌شود. به این ترتیب، ذی‌نفعان واقعی یک جنگ هرگز مشخص نمی‌شوند (رجوع کنید به فصل ۳).

به پیروی از شلینگ (Schelling, 1960, p. 15) و بولدینگ (Boulding, 1962)، ادبیات اخیر نظریه بازی (Game theory)، تعارض را نوع خاصی از *مسابقه* تعریف می‌کند: «تعارض را می‌توان به عنوان موقعیتی از رقابت تعریف کرد که در آن طرفین از ناسازگاری موقعیت‌های بالقوه‌ی آینده آگاهند و هر یک از طرفین *مایل* است موقعیتی را به دست آورد که با خواسته‌های طرف دیگر ناسازگار است. تعریف ما از تعارض شامل دو کلمه کوچک "آگاهی" و "خواسته‌ها" است که هر کدام مملو از انفجاری فلسفی است (Boulding, 1962, p. 5).

باشد: اگر این "دست" کار کند، عوامل به‌طور صلح‌آمیزی هماهنگ می‌شوند و دیگر جایی برای درگیری‌ها وجود نخواهد داشت. نتیجه، یک اقتصاد بازار در تعادل ملکوتی (Nirvana) خواهد بود. در راستای تز "تجارت شیرین" (Doux-Commerce) آدام اسمیت و دیوید هیوم، ادبیات اقتصادی اخیر می‌کوشد تا چگونگی تمایل نهادهای بازار را به حل‌وفصل تضاد میان غریبه‌ها تشریح کند (Seabright, 2010; Cronk and Leech, 2013; Hirschman, 2013; Garnett et al., 2014).

<sup>۱۱</sup> افلاطون (p. 27, 2013) نیز در کتاب *سفسطه‌گر* می‌نویسد: «تصرف ممکن است از طریق *مبادله* یا تسخیر انجام شود؛ در حالت دوم، یا با زور است یا با مهارت. تسخیر از طریق مهارت، شکار نامیده می‌شود».

از این نظرگاه، منازعه هم‌چون مسابقه‌ای درک می‌شود که بین دو حریف معارض بر سر یک غنیمت شکل می‌گیرد. اما استراتژی‌های طرفین رقیب در چارچوب روابط غارتگرانه‌ی خاصی تدوین می‌شوند. برای درک و ادغام هزینه‌های ستیزه‌جویی، اقتصاد به یک نظریه‌ی تصاحب نیاز دارد. این نظریه نه تنها برای روشن کردن علل جنگ کلاسیک بین قدرت‌های بزرگ و شکار استراتژیک اخیر آمریکا پس از یازده سپتامبر، بسا که برای مسائل توسعه در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته نیز اهمیت ویژه‌ای دارد (رجوع کنید به فصل‌های ۴ و ۶).

خشونت مانع اصلی توسعه اقتصادی و اجتماعی در آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه است (World Development Report, 2011). تأثیر اقتصادی مهار خشونت بر اقتصاد جهانی قابل توجه است و در سال ۲۰۱۲ تقریباً به ۹.۴۶ تریلیون دلار یا ۱۱ درصد از تولید ناخالص جهانی (GWP) افزایش یافته است (Institute for Economics & Peace, February 2014, p. 4). بیش از نیمی از این هزینه (۵۱ درصد) به مصارف نظامی اختصاص داده شده است. برای سنجش اهمیت این هزینه، گزارش انستیتو برای اقتصاد و صلح (IEP, 2014) تأکید می‌کند: «اگر جهان هزینه‌های خشونت خود را پانزده درصد کاهش دهد، این مقدار برای تأمین سرمایه‌ی لازم برای صندوق ثبات اروپا (European Stability Fund)، بازپرداخت بدهی یونان و پوشش افزایش بودجه مورد نیاز برای دستیابی به اهداف توسعه‌ی هزاره سازمان ملل متحد کافی خواهد بود» (ibid., p. 4).

اگر رقم هزینه‌های نظامی جهانی با بودجه سازمان ملل و "مساعدت رسمی توسعه" (Official Developmental Assistance) مقایسه شود، تخمین هزینه‌های خشونت حتی تکان‌دهنده‌تر می‌شود. در سال ۲۰۱۲، دفتر امور توسعه سازمان ملل متحد نمایشگاهی را در دفتر مرکزی خود در نیویورک با عنوان "جهان بیش از حد مسلح است و صلح با کمبود بودجه مواجه است" برپا کرد.<sup>۱۲</sup> با استناد به ارقام سال ۲۰۱۰، تصویری تکان‌دهنده از وضعیت جهانی در رابطه با جنگ و صلح به تصویر کشیده شد: «هزینه‌های نظامی ۱۲/۷ برابر بیشتر از کمک‌های رسمی توسعه (۱۲۸ میلیارد دلار)، ۶۰۴ برابر بیشتر از بودجه‌های عادی سازمان ملل برای صلح و امنیت، توسعه، حقوق بشر، امور بشردوستانه و حقوق بین‌الملل (۲/۲ میلیارد دلار) و ۲۵۰۸ برابر بیشتر از مجموع هزینه‌های سازمان‌های بین‌المللی خلع سلاح و عدم اشاعه (سازمان ملل) (۰/۶۵ میلیارد دلار) بود» (Archer & Willi, 2012, p. 8).

با توجه به مقیاس خشونت و تعداد کشته‌شدگان در دو جنگ جهانی، می‌توان قضاوت مزاور (Mazower, 2000) را در مورد قرن بیستم به عنوان "سیاه‌ترین قرن" پذیرفت. هرچند، بنا بر نظر میولر (Meuller, 1989) و پینکر (Pinker, 2011)، روند کلی استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز پس از جنگ جهانی دوم به دلیل "منسوخ شدن" جنگ‌های بزرگ رو به کاهش بوده است. جنگ تمام‌عیار یا به اصطلاح جنگ متعارف بین کشورهای بزرگ، نوعی از درگیری‌ست که بسیار مخرب و پرهزینه است، به ویژه اگر شامل استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی غیرمتعارف مانند انرژی هسته‌ای باشد. از اواسط تا اواخر قرن بیستم، جنگ هسته‌ای مترادف با نابودی سیاره ما و تمدن بشری

<sup>۱۲</sup> رجوع کنید به: <http://www.un.org/disarmament/over-armed>

بوده است. اگرچه هیچ کشوری به چنین تعارضی علاقه‌ای ندارد، اما این بدان معنا نیست که سایر اشکال منازعه منتفی‌اند.

جنگ‌های نیابتی جایگزین خوبی در تمامی دوره‌ی جنگ سرد بوده‌اند. تعریف دقیق "جنگ نیابتی" کار بسیار دشواری است و هیچ تعریف متفق‌القولی برای آن وجود ندارد. در واقع، بسیاری از نویسندگان "جنگ‌های نیابتی" را برای توصیف رویارویی‌های جنگ سرد به رسمیت نمی‌شناسند و ترجیح می‌دهند آنها را یک "وضعیت بینابینی" نه جنگ و نه صلح در نظر بگیرند (Lebow, 2010, p. 97). سایر دانشمندان علوم سیاسی به طور گسترده در مورد اهمیت ابعاد مختلف جنگ‌های نیابتی بحث کرده‌اند (Deutsch, 1964; Dunér, 1981; Bar-Siman-Tov, 1984; Loveman, 2002; Mumford, 2013). به نظر من، مامفورد (Mumford, 2013) جامع‌ترین بررسی و تحلیل را از جنگ‌های نیابتی ارائه می‌دهد و آنها را به شرح زیر تعریف می‌کند:

جنگ‌های نیابتی، مداخله‌ی مستقیم در یک تعارض توسط اشخاص ثالثی است که مایل به تأثیرگذاری بر نتیجه‌ی استراتژیک آن هستند. این جنگ‌ها تشکیل‌دهنده‌ی رابطه‌ای بین یک حامی، که یک بازیگر دولتی یا غیردولتی خارج از بویایی یک منازعه‌ی موجود است، و نمایندگان منتخب آنها هستند که مجرای سلاح، آموزش و بودجه از سوی حامی‌اند. چنین مداخلات از راه دور ظاهراً به دلایل به حداکثر رساندن منافع و در عین حال به حداقل رساندن ریسک انجام می‌شوند. خلاصه آن که جنگ‌های نیابتی جایگزین منطقی برای دولت‌هایی‌اند که به دنبال پیشبرد اهداف استراتژیک خود هستند، اما در عین حال از درگیر شدن در جنگ مستقیم، پرهزینه و خونین پرهیز می‌کنند (ibid., p. 11).

در این تعریف، جنگ‌های نیابتی از مداخله‌ی مستقیم و پنهان متمایز می‌شوند (ibid., pp. 24-25)، و محدود به اب‌قدرت‌ها یا بازیگران دولتی نیستند. نقش قدرت‌های منطقه‌ای، کشورهای کوچک‌تر و هم‌چنین بازیگران غیردولتی، چه به‌عنوان "نیروهای نیابتی" و چه "بانیان" نیز در نظر گرفته شده است.

جنگ‌های نیابتی محدود به دوره‌ی جنگ سرد نیستند؛ آنها در طول تاریخ وجود داشته‌اند و در دوره‌ی پساجنگ سرد نیز ادامه دارند. اگرچه تجاوز آمریکا به عراق در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ و استفاده از پهپادهای نظامی در افغانستان، عراق، یمن، پاکستان و سایر کشورها، مداخلات نظامی مستقیمی‌اند که نباید با "جنگ‌های نیابتی" اشتباه گرفته شوند، فهرست جنگ‌های نیابتی هنوز طولانی‌ست و شامل جدیدترین جنگ‌هایی چون جنگ‌های داخلی سوریه (۲۰۱۱ تاکنون) و تشکیل داعش (دولت اسلامی عراق و شام)، جنگ‌های داخلی لیبی (۲۰۱۴ تاکنون) و درگیری روسیه در اوکراین (۲۰۱۴ تاکنون) می‌شود. پایان اشغال عراق توسط آمریکا و خروج آمریکا از افغانستان، دوره‌ای از "جنگ‌های نیابتی" را نیز آغاز می‌کند. به لطف جنگ‌های نیابتی، یک اقتصاد جنگی دائمی می‌تواند بدون تحمل ریسک و هزینه‌های بالای مداخله‌ی مستقیم ادامه یابد. یکی دیگر از مزایای جنگ‌های نیابتی این است که حامی می‌تواند با عمل کردن در منطقه‌ای بحرانی هزینه‌های رقبای خود را افزایش دهد. بر این اساس، هزینه‌های نظامی

برای افزایش هزینه‌های اقتصادی حفاظت، و تولید محصولات در یک رقابت اقتصادی استفاده می‌شود. همان گونه که مامفورد (8, p. 2013) به شکلی قانع‌کننده استدلال می‌کند: «با این وجود، جنگ نیابتی پدیده‌ای مختص آمریکا نیست. عروج مداوم چین به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی، سوالات مهمی در مورد چگونگی اعمال حضور خود در سطح بین‌المللی مطرح می‌کند، و این که آیا این امر واقعاً احتمال درگیر شدنش در جنگ‌های نیابتی را بدون آسیب رساندن به روابط تجاری با غرب افزایش می‌دهد». نفوذ فزاینده‌ی چین در جنگ‌های داخلی جاری در آفریقا ممکن است مقدمه‌ای بر سیاست خارجی قاطعانه‌تر چین در آینده باشد. در حالی که مداخله‌ی چین هنوز حاشیه‌ای است، مداخله‌ی روسیه در بحران کریمه در سال ۲۰۱۴ و درگیری اوکراین نشان‌دهنده‌ی نقطه‌عطف جدیدی در تشدید جنگ‌های نیابتی‌ست. ترکیبی از جنگ‌های داخلی، مداخلات مستقیم نظامی و جنگ‌های نیابتی منجر به هزینه‌های نظامی هنگفت و مداوم در سطح جهانی شده است.

این توضیح می‌دهد که چرا به‌رغم "از رده خارج شدن جنگ‌های بزرگ"، روند هزینه‌های نظامی که در پیش‌بینی‌های صادقانه‌ی میولر (1989) و پین‌کر (2011) درج شده بود، تأیید نمی‌شود. در واقع، می‌توان گفت که جنگ جهانی دوم آغازگر دورانی از "اقتصاد جنگی دائمی" (Melman, 1985) بود که با بودجه‌ی مداوم برای تجهیزات و تدارکات لازم برای حفظ و ارتقای قابلیت‌های نظامی نه تنها در دوران جنگ، که در زمان صلح نیز مشخص می‌شود. به عبارت دیگر، منطق اقتصاد جنگی در رابطه با هزینه‌های نظامی در زمان صلح حفظ می‌شود (Melman, 1970, 1985; Duncan & Coyne, 2013). همین روند در کشورهای در حال توسعه، به ویژه در خاورمیانه نیز قابل مشاهده است (رجوع کنید به جدول ۱-۱). گذار از رژیم‌های غارتگر به رژیم‌های دموکراتیک در کشورهای در حال توسعه، وابسته به مهار خشونت یا نحوه‌ی سازماندهی بازار حفاظت (protection market)، چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه‌ای‌ست.

جدول ۱-۱ کشورهای با بالاترین تولید سرانه ناخالص داخلی و تأثیر اقتصادی مهار خشونت

کشور	سرانه مهار خشونت (دلار آمریکا: ۲۰۱۲)	تولید سرانه ناخالص داخلی (\$) )	درصد از سرانه تولید ناخالص داخلی (%)
ایالات متحده آمریکا	\$۵,۴۸۵	\$۴۲,۴۸۶	۱۳%
عمان	\$۳,۶۱۰	\$۲۵,۳۳۰	۱۴%
قطر	\$۳,۵۷۵	\$۷۷,۹۸۷	۵%
کویت	\$۳,۲۷۵	\$۴۷,۹۳۵	۷%
اسرائیل	\$۳,۲۴۰	\$۲۶,۷۱۹	۱۲%
سنگاپور	\$۳,۱۷۵	\$۵۳,۵۹۱	۶%
لیبی	\$۳,۱۷۵	\$۱۳,۳۰۰	۲۴%
بحرین	\$۲,۷۴۵	\$۲۸,۲۰۰	۱۰%
ترینیداد و توبوگو	\$۲,۵۳۵	\$۲۲,۱۴۲	۱۱%

عربستان سعودی	۲,۳۶۰\$	۲۱,۴۳۰\$	۱۱%
---------------	---------	----------	-----

یادداشت (۱): موسسه اقتصاد و صلح (IEP) از مفهوم هزینه‌های "مهار خشونت" استفاده می‌کند. این موسسه «هزینه‌های مهار خشونت را به عنوان فعالیت اقتصادی مرتبط با پیامدها یا پیشگیری از خشونت در مواردی که خشونت علیه افراد یا اموال صورت می‌گیرد» تعریف می‌کند (Institute for Economics and Peace, February 2014, p. 4).

یادداشت (۲): سرانه مهار خشونت، شاخصی است که هزینه‌های مهار خشونت را اندازه‌گیری می‌کند. بخش عمده‌ای از این هزینه‌ها مربوط به هزینه‌های نظامی و هزینه‌های نگهداری نیروهای امنیتی داخلی (اعمال قانون) است.

(منبع: Institute for Economics and Peace, February 2014, Table 5, p. 16.)

هزینه‌های نظامی با ۴/۹ تریلیون دلار یا ۵۱ درصد از تأثیر سالانه‌ی اقتصادی (economic impact per annum)، بزرگترین عامل مؤثر است (Melman, 1970, p. 10, Duncan and Coyne, 2013, 1985). جالب توجه است که کشورهایی که بالاترین تأثیر اقتصادی خشونت را بر تولید سرانه‌ی ناخالص داخلی (GDP) متحمل می‌شوند، شامل ایالات متحده و منطقه‌ی خاورمیانه‌اند که با درگیری‌های طولانی مدت و شدید در عراق، افغانستان، فلسطین و ایران مشخص می‌شوند (رجوع کنید به جدول ۱-۱).

این کتاب می‌کوشد به درک ما از هزینه‌ها و مزایای خشونت به‌عنوان بخشی از رژیم‌های غارتگر و مقاومت ضدغارتگرانه در مقابل‌شان یاری رساند.

## ۲-۱ غارتگری و هزینه‌های ستیزه‌جویی

از زمان آدام اسمیت (Book I, Chapter VI, 1961 [1776]), اقتصاددانان همواره "ملتی از شکارچیان" را به‌عنوان مرحله‌ای مقدماتی در فرآیند تکاملی به سوی "وضعیت جامعه‌ای پیشرفته" در نظر گرفته‌اند. هرچند، به‌عنوان قاعده‌ای کلی، این وضعیت "بدوی" یا "طبیعی" به صورت حاشیه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. حتی در جدیدترین مقالات در مورد نقش خشونت در تاریخ بشر، این "وضعیت طبیعی" "جوامع خوراک‌جو (foraging) و شکارچی" (North et al., 2013, 2009) به اختصار مورد مطالعه قرار گرفته، و شکار (predation) هرگز محور تحقیقات نبوده است. تنها استثنا بدون شک تورستین وبلن (Thorstein Veblen) است که نه تنها کتابی به این موضوع اختصاص داد (1994, [1899]), که عادات‌های فکری و نهادهای غارتگرانه در گذشته و نیز در دوران سرمایه‌داری مدرن را به شکلی سیستماتیک بررسی کرد.

اگرچه ماهیت فعالیت غارتگرانه موضوع تحقیق دقیق اقتصاددانان نبوده، اما "دولت غارتگر" به‌عنوان ساختاری تخیلی، مرجعی ثابت برای ادبیات گسترده‌ای در مورد اقتصاد غارت و تصاحب بوده است. این چارچوب ارجاعی مربوط به وضعیت بی‌قانونی (آناشسی) یا "وضعیت طبیعی" (state of nature) هابزی است که در آن حقوق مالکیت

تضمین نشده است (Dixit, 2004; Rajan, 2004; Powell and Wilson, 2008; Rogers et al., 2013; Leeson, 2014; Skarbek, 2014). با شروع کار پیشگامانهی هاولمو (Haavelmo, 1954)، هرشل لایفر (Hirshleifer, 1995, 2001) تا حد زیادی به آن کمک کرد و دریچه‌ای برای کاوش در "جنبه‌ی تاریک" آن گشود (برای بررسی دقیق این ادبیات، رجوع کنید به Usher, 1992; Garfinkel & Skaperdas, 1996; Drazen, 2000; Vahabi, 2004, 2009b).

جالب توجه است که در حالی که در این ادبیات، بی‌قانونی مستلزم شکار و غارت است و شامل "هزینه‌های حفاظت و تعرض" می‌شود، ماهیت این هزینه‌ها مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد. بسیاری از مدل‌سازان حتی ماهیت اقتصادی هزینه‌های حفاظت<sup>۱۳</sup> (Stefanadis 2007) را مورد بحث قرار نمی‌دهند یا به‌سادگی هر نوع هزینه‌ی تصاحبگرانه را حذف می‌کنند (Tornell and Velasco, 1992; Tornell and Lane, 1999). کسانی که "هزینه‌های حفاظت و تعرض" را در مدل‌های خود لحاظ می‌کنند، آنها را به‌عنوان بخشی از هزینه‌های تراکنشی<sup>۱۴</sup> (Anderson and Marcouiller, 2002, 2005; Skaperdas and Syropoulos, 2002) یا به‌مثابه هزینه‌های ناشی از هرگونه فعالیت تصاحبگرانه‌ی غیرخشونت‌آمیز دیگر، مانند پولشویی و لابی‌گری (Long and Sorger, 2004) در نظر می‌گیرند. گارفینکل و سکاپرداس (2007, p. 690) پیشنهاد کردند: «راه دیگری برای در نظر گرفتن هزینه‌های تعارض (...) در رابطه با تجارت و مبادله، در نظر گرفتن آن هم‌چون بخش بزرگی از مفهوم "هزینه‌های تراکنش" (transaction costs) است که اغلب مورد بحث قرار گرفته، اما به‌ندرت مدل‌سازی یا عملیاتی شده است».

به سخنی دیگر، ادبیات اقتصادی اخیر انتخاب تراژیک کرده است: یا به هزینه‌های تعارض در سطح تجربی یا نظری می‌پردازد و از مزایای تصاحب منابع غافل می‌شود، یا تصاحب منابع را مدل‌سازی می‌کند اما هزینه‌های تعارض را حذف می‌کند. این کتاب می‌کوشد این دو موضوع مرتبط را کنار هم قرار دهد: هزینه‌های تعارض و مزایای تصاحب. این توضیح می‌دهد که چرا من "شکار" و فعالیت غارتگرانه را به‌عنوان مفاهیم اساسی در نظر می‌گیرم. با قرار دادن فعالیت غارتگرانه به‌مثابه نقطه‌ی آغاز، بررسی خواهیم کرد که آیا این هزینه‌ها را می‌توان به‌عنوان هزینه‌های تراکنش در نظر گرفت (فصل ۵)، و نیز ماهیت هزینه‌های ستیزه‌جویانه یا تصاحبگرانه را بررسی خواهیم کرد (فصل ۶). این پرسش یکی از موضوعات اصلی‌ست که در این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

برخلاف اقتصاددانان، بوم‌شناسان (ecologists)، رفتارشناسان جانوران (ethologists) و انسان‌شناسان (anthropologists) شکار را به‌شکلی گسترده به‌عنوان عملی پیچیده و چندبُعدی مورد مطالعه قرار داده‌اند (رجوع کنید به فصل ۲). آنها نشان داده‌اند که شکار نه تنها در بین انواع موجودات زنده و حیوانات، بلکه میان انسان‌ها نیز

<sup>۱۳</sup> در این کتاب، "حفاظت" (protection) عموماً مترادف با امنیت نظامی به کار می‌رود، مگر این که صریحاً به اشکال دیگری از حفاظت اشاره داشته باشد.

<sup>۱۴</sup> برای بررسی انتقادی و مفصل‌تئوری تعارض (conflict theory)، رجوع کنید به وهابی (۲۰۰۴، ۲۰۰۹)، (۲۰۱۰).

مکانیسمی فراگیر و گسترده است. بوم‌شناسان معتقدند که شکار، انتقال انرژی از طعمه به شکارچی یا بازیافت انرژی است. شکار میان‌گونه‌ای (interspecific) بر اساس انتقال انرژی است، در حالی که شکار هم‌نوع‌خوارانه (cannibalistic) به عنوان شکلی از شکار هم‌گونه‌ای (conspecific) برای بازیافت انرژی است.<sup>۱۵</sup> از این نظر، شکار یک مکانیسم تخصیص انرژی است. هرچند، شکار هم‌چنین رفتاری است که رابطه‌ی میان شکار و شکارچی را توصیف می‌کند. بنابراین مفهوم شکار به عنوان یک رفتار شامل درگیری‌های خشونت‌آمیز می‌شود. زیست‌شناسی نظری مدل‌های ریاضی در مورد شکار میان‌گونه‌ای ارائه می‌دهد. مدل لوتکا-ولترا (Lotka-Volterra) مدلی پایه‌ای است که تعامل بین طعمه و شکارچی را توصیف، و وضعیت تعادل در روابط ستیزه‌جویانه‌شان را واری می‌کند.

اگرچه می‌توان گفت که اقتصاددانان عموماً تحت تأثیر یافته‌های بوم‌شناسان و رفتارشناسان جانوران در مورد شکار قرار نگرفتند، اما کتاب "عناصر زیست‌شناسی فیزیکی" (Lotka, 1925) و آثار دیگر زیست‌شناسان نظری اخیر (به‌ویژه Maynard Smith, 1974 and Bishop et al., 1978) مورد استقبال طرفداران اقتصاد ریاضی‌بنیاد (mathematical economics) و نظریه‌پردازان تئوری بازی قرار گرفت. این موضوع، تعامل میان اقتصاد و زیست‌شناسی نظری را هم در سطح اقتصاد خرد و هم کلان توضیح می‌دهد.

در سطح اقتصاد خرد، رقابت غارتگرانه بر اساس رفتار انحصاری و انحصار چندشرکتی (oligopolistic) و جنگ‌های قیمت‌ها تعریف می‌شود. پس از می‌نارد اسمیت (Maynard-Smith, 1974) و بیشاپ و همکاران (Bishop et al., 1978)، نشان داده شده که چگونه ممکن است "جنگ فرسایشی" در اقتصاد با توجه به اطلاعات نامتقارن، ایجاد گردد. نقص‌های بازار مالی و مشکل علامت‌دهی (signaling) به‌عنوان منابع ناکارآمدی در غارت شناسایی شدند. برای تحقیقی عالی، رجوع کنید به تایرول (Tirole, 1988, Chapters 8 & 9).

در سطح اقتصاد کلان، گودوین (Goodwin, 1967) از مدل شکار-شکارچی لوتکا-ولترا الهام گرفت و نسخه‌ای مارکسی از مبارزه طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران را بر اساس گونه‌ی ساده‌شده‌ای از همان مدل<sup>۱۶</sup> معرفی کرد که در آن دستمزدها به عنوان شکارچی و سودها به عنوان طعمه در نظر گرفته می‌شوند. بعداً این مدل اقتصاد کلان از چرخه‌های رشد درون‌زا، به روش‌های مختلف گسترش یافت (Sportelli, 1995) و توسط گودوین (Goodwin, 1991) مورد استفاده قرار گرفت تا آن را وقف توسعه‌ی نظریه تکامل اقتصادی و پویایی آشوبناک (chaotic dynamics) بر اساس مارکس-کینز-شوم‌پیتز کند.

در این رشته از مدل‌سازی، چه در سطح اقتصاد خرد و چه در سطح اقتصاد کلان، پدیده‌ی غارتگری در یک بافت صرفاً اقتصادی در بازاری رقابتی یا اقتصادی سرمایه‌داری

<sup>۱۵</sup> در فصل بعد، اشکال شکار میان‌گونه‌ای (interspecific) و هم‌گونه‌ای (conspecific) (هم‌نوع‌خواری (cannibalism) و ناهم‌نوع‌خواری (non-cannibalism)) مورد بحث قرار خواهد گرفت.  
<sup>۱۶</sup> برای جزئیات بیشتر در مورد مدل و بسط آن، رجوع کنید به فصل بعدی، بخش ۲-۲.

درک می‌شود. این ادبیات بر غارت به‌عنوان یک مکانیسم تخصیص تمرکز دارد، نه هم‌چون رفتاری خشونت‌آمیز. در این کتاب، من غارت را هم به‌عنوان یک رفتار و هم یک مکانیسم تخصیص تصاحب‌گرانه در نظر می‌گیرم.

برخلاف ادبیات مذکور، اشاره‌ی بولدینگ به مدل لوتکا-ولترا و زیست‌شناسی نظری و اپیدمیولوژی (Boulding, 1962, pp. 113-136)، صرفاً برای تدوین یک نظریه‌ی اقتصادی تعارض نبود. او به یک نظریه‌ی عمومی تعارض اعتقاد داشت و اظهار داشت: «ادعای من این است که یک تئوری عمومی تعارض وجود دارد که می‌تواند از منابع و رشته‌های علمی مختلف برگرفته شود. در بسط این نظریه، ابتدا شباهت‌های اساسی در تمام موقعیت‌های تعارض را در مجموعه‌ای از مدل‌های کاربردی گسترده نشان خواهم داد. سپس، با اعمال این مدل‌ها به موقعیت‌های مختلف تعارض مشخص، تفاوت‌های میان این موقعیت‌ها برحسب واگرایی از مدل‌های عمومی به وضوح بیشتری آشکار خواهد شد» (Boulding, 1962, p. 2) (تاکیدها اضافه شده‌اند).

در حالی که من از بینش بولدینگ در مورد یک نظریه‌ی عمومی در مورد تعارض پیروی می‌کنم، با برگرفتن مفهوم "شکار" به جای "تعارض"<sup>۱۷</sup> نظری متفاوت دارم، زیرا جنگ را می‌توان به‌عنوان "شکار" بهتر از تعارض مفهوم‌سازی کرد. شکار به‌مثابه یک رفتار، تعارض خشونت‌آمیزیست که تعریفی از جنگ است. کوئینسی رایت (Quincy Wright, 1942, p. 7) "جنگ" را از نظر تئوری این‌طور تعریف کرد: «وضعیت قانونی که به‌طور مساوی به دو یا چند گروه متخاصم اجازه می‌دهد تا با نیروی مسلح به منازعه بپردازند». این تعریف نظری با تعداد مشخصی از تلفات مرگبار تکمیل شده است تا به شکلی تجربی اعمال شود. تعریف سازمانی جنگ از لوئیس ریچاردسون (Lewis Richardson, 1960)، هرگونه تعارضیست که منجر به مرگ تقریباً ۳۰۰ نفر گردد. مجموعه‌ی داده‌های "درهم‌تنیدگی جنگی" (Correlates of War; COW) "جنگ" را به‌عنوان درگیری نظامی میان کشورهای رسمی تعریف می‌کند که در آن شرکت‌کنندگان حداقل ۱۰۰ تلفات جنگی متحمل شده‌اند. این آستانه، جنگ‌ها را از درگیری‌های نظامی جزئی و غیرفزاینده متمایز می‌کند. پروژه‌ی "درهم‌تنیدگی جنگی" (COW) شصت و هفت جنگ را بین سال‌های ۱۸۱۶ تا ۱۹۸۰ فهرست کرده است (Small & Singer, 1982).

جنگ، که از نظر تئوریک منازعه‌ی مسلحانه تعریف می‌شود، نوعی رفتار غارت‌گرانه است. به این معنا، جنگ در دسته‌بندی عمومی "تعارض" قرار می‌گیرد که شامل همه‌ی اشکال ستیزه‌جویی، از جمله درگیری‌های قانونی و صلح‌آمیزی می‌شود. با این حال، جنگ فقط یک رفتار غارت‌گرانه نیست، بلکه یک مکانیسم تخصیص تصاحب‌گرانه نیز هست. در این معنای اخیر، توصیف جنگ به‌عنوان مسابقه گمراه‌کننده است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در تئوری بازی، تعارض نوعی رقابت میان مدعیان حریف بر سر یک جایزه در نظر گرفته می‌شود. فرض بر این است که چیزی در این مسابقه اولویت برای هر مدعی است. هرچند، جنگ به‌مثابه یک مکانیسم تخصیص تصاحب‌گرانه، ربطی به مسابقه ندارد، زیرا ممکن است مدعیان بیشتر به راه انداختن

<sup>۱۷</sup> جالب توجه است که مدل لوتکا-ولترا در ابتدا به‌طور کلی برای در نظر گرفتن "شکار" تدوین شد تا "تعارض".

جنگ‌ها علاقه‌مند باشند تا پیروزی. اقتصاد جنگی به تمام شیوه‌ها و سازوکارهای غارتگرانه‌ی تخصیص تصاحبگرانه، ویرانگرانه و مصادره‌گرانه منابعی مربوط می‌شود که در طول جنگ و حتی پس از آن در جریان‌اند. در واقع، دولت‌های سرکوبگر و شورشیان ممکن است در ادامه‌ی جنگ یا "هرج‌ومرج" منافی برای بهره‌برداری از اقتصاد جنگی داشته باشند. در نتیجه، برخلاف یک مسابقه، آنها اولویتی برای پیروزی در جنگ قائل نیستند و حریفان خود را "دشمنان مفیدی" می‌دانند که ادامه‌ی فعالیت‌های تصاحب‌گرانه‌شان را توجیه می‌کند (رجوع کنید به فصل‌های ۳ و ۴).

دیوید کین (David Keen, 2012a) معمای موقعیت‌هایی را که "جنگیدن مهم‌تر از پیروزی در آنهاست" حل کرده است. دشمنان جنگی ممکن است به‌عنوان ذی‌نفعان اقتصادی جنگ، شرکای ضمنی باشند. مطالعات کین در مورد جنگ‌های داخلی - در مقاطع مختلف تاریخی در سیرالئون، سودان، نیجریه، اوگاندا، جمهوری دموکراتیک کنگو، فیلیپین، اندونزی و حتی ویتنام و افغانستان امروز - مواردی از "دشمنان مفید و متحدان بی‌فایده" را ارائه می‌دهد. کین (2012a, pp. 4, 12-21) با رمزگشایی از اتحاد بین شورشیان جبهه متحد انقلابی (RUF) و نیروهای دولتی برای تشکیل یک حکومت نظامی در سیرالئون در کودتای ماه مه ۱۹۹۷، پیش‌زمینه‌ی همکاری پنهانی پایداری بین سرباز-یاغی (یا "سرغی" ("sobel")) را برای بهره‌برداری از الماس، تجاوز به زنان، غارت و قربانی کردن عمدی غیرنظامیان برجسته می‌کند. تحلیل نافذ پیشین کین (1994) از "قحطی انسان ساخته" در سودان در اواخر دهه ۱۹۸۰ نیز نشان می‌دهد که چگونه طرف‌های درگیر ممکن است به جای پیروزی در جنگ، برای سود بردن از ذخایر عظیم نفتی، جنگیدن را در اولویت قرار دهند.

برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم، باید تأکید کنم که نگرش کین نه تنها در رابطه با کشورهای در حال توسعه، بلکه مربوط به کشورهای توسعه‌یافته نیز هست. در واقع، مدعیان جنگ معمولاً کل ملت نیستند، بلکه رهبران سیاسی کلیدی یا گروه‌های ذی‌نفع خاصی‌اند. برای مثال، هندرسون و گوچنور (Henderson & Gochenour, 2013) ارتباط میان رتبه‌بندی عظمت روسای‌جمهور ایالات متحده در افکار عمومی و شدت جنگ‌هایی را که آن روسای‌جمهور به‌پیش برده‌اند، بررسی می‌کنند. آنها دریافتند که رهبران سیاسی عظمت‌طلب، ممکن است انگیزه‌ای برای درگیر شدن در جنگ داشته باشند. کوین و هال (Coyne & Hall, 2014)، هال (2014) و هال و کوین (2014) با بررسی منابع "اقتصاد جنگی دائمی" و توسعه‌ی پهپادهای نظامی در ایالات متحده، گروه‌های ذی‌نفع خاصی را شناسایی می‌کنند که از فروش تجهیزات نظامی و امپراتوری آمریکا سود می‌برند. در واقع، یافته‌های آنها این فرض که سیاست پهپادها یا هزینه‌های نظامی به‌طور کلی در چارچوب "منافع عمومی" همگانی‌تری ایجاد می‌شود را کاملاً بی‌اعتبار می‌کند. این گروه‌های ذی‌نفع خاص شامل مجتمع صنعتی نظامی می‌شوند، یعنی صنایع دفاعی مبتنی بر کنش متقابل میان سیاست و بخش خصوصی.

یکی دیگر از نمونه‌های بارز "راه اندازی جنگ به‌جای پیروزی" که به اندازه‌ی کافی توسط نظریه‌پردازان تعارض بررسی نشده، جنگ نیابتی به‌عنوان "ارزان‌ترین بیمه در جهان" است (رئیس‌جمهور دوایت آیزنهاور، ۱۹۵۵، به نقل از مام‌فورد (Mumford, 2013, p. 100)). قدرت‌های نیابتی فواید بسیاری برای سیاستمداران کشورهای

توسعه یافته دارند: می‌توانند جان سربازان خود را نجات دهند و از واکنش‌های سیاسی و مالی ناشی از ورود کفن‌های سربازان جلوگیری کرده، به میزان قابل توجهی از بار مالی هزینه‌های جنگ بکاهند. فزون بر این، می‌توانند مجرای خوبی برای حامیان تجاری و شرکای لابی‌گشان، به ویژه شرکت‌های نظامی خصوصی (Private Military Companies (PMC)، فراهم کنند. «بخش عمده‌ای از پرسنل شرکت‌های نظامی خصوصی، اعضای سابق ارتش‌های ملی، عمدتاً ارتش‌های ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، اسرائیل و آفریقای جنوبی هستند، و ۸۰ درصد از کل شرکت‌های نظامی خصوصی در ایالات متحده یا بریتانیا ثبت شده‌اند» (Mumford, 2013, p. 81). از زمان پایان جنگ سرد درهای چرخان میان بخش‌های دولتی و خصوصی در اجرای سیاست‌های امنیتی، یا آن چه کوکر (Coker, 2009, p. 27) "ائتلاف صورت‌حساب‌نویس‌ها" (coalition of the billing) نامیده است، انگیزه‌ای نیرومند پشت جنگ‌های نیابتی معاصر است.

خلاصه آن که درک از همه‌ی انواع جنگ‌ها هم‌چون شکلی از غارتگری، ما را به تمرکز بر اقتصاد جنگی، چه در کشورهای درحال توسعه و چه کشورهای توسعه‌یافته، سوق می‌دهد.<sup>۱۸</sup>

مفهوم غارت به‌عنوان یک مکانیسم تصاحبگرانه‌ی تخصیص و رفتاری *خشونت‌آمیز*، جنگ را در ابعاد مختلف آن نه تنها هم‌چون یک تعارض مرگبار، بلکه به عنوان شکلی خاص از سازماندهی اقتصادی نیز در نظر می‌گیرد. به نظر من، جنگ نه تنها ادامه سیاست با ابزارهای دیگر است، بلکه "ادامه اقتصاد با ابزارهای دیگر" نیز هست (Keen, 2012a, p. 10). کارکردهای اقتصادی جنگ یکی از محورهای اصلی تحقیق در این کتاب خواهد بود. من مشخصاً روابط بین جنگ و اقتصاد را بررسی خواهم کرد تا بر پدیده‌ی غارتگری پرتو افکنم: انگیزه‌های اقتصادی برای جنگیدن در یک اقتصاد بازاریبناید توسعه‌یافته چیست و چه نوع اقتصادی ممکن است توسط گونه‌ی خاصی از جنگ، یعنی شکار استراتژیک انسان (strategic manhunting) ترویج شود؟<sup>۱۹</sup> این روش تحقیق به ما کمک می‌کند تا در نظریه‌ای از *آفرینش ویرانگر*

<sup>۱۸</sup> سایر آثار در همین زمینه عبارتند از: رینو (Reno, 1997)؛ دافیلد (Duffield, 2001)؛ استوارت و فیترجرالد (Stewart & Fitzgerald, 2001, 2008)؛ (Stewart, 2008). برای مرور دقیق‌تر ادبیات درباره‌ی بحث "حرص" در مقابل "شکایت" رجوع کنید به فصل ۳.

<sup>۱۹</sup> کوین (۲۰۰۸، ص. ۲۲) در تحلیل خود از اشغال عراق توسط آمریکا فرض می‌کند که هدف جنگ "صدور" دموکراسی لیبرال بوده است. او ادعا می‌کند که اگرچه هدف نهایی (صدور دموکراسی) روشن بود، اما دانش چگونگی به‌کارگیری ابزارهای مختلف برای دستیابی به این هدف وجود نداشت. مشکل این ادعا این است که توجیه جنگ به نام "صدور دموکراسی" راه را برای حالت جنگ دائمی بین کشورهای مختلف به نام صدور دموکراسی یا ارزش‌های دیگر (مثلاً "صدور سوسیالیسم") باز می‌کند. فزون بر این، این ادعا نمی‌تواند با بیانات رسمی دولت بوش تأیید شود که در سال ۲۰۰۳ جنگی یک‌جانبه را برای تغییر رژیم در عراق،- به نام تهدید یک دیکتاتور مجهز به سلاح‌های کشتار جمعی، آغاز کرد. ادعای اخیر هرگز اثبات نشد. با این حال، مسئله اصلی همان چیزی است که خود کوین با صراحت بر آن تأکید می‌کند: «مطرح کردن این موضوع که تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که با زور اسلحه تحمیل می‌شوند، احتمالاً با مقاومت بیشتری روبرو می‌شوند و پس از خروج اشغالگران از کشور، احتمال "پایداری" آنها کم‌تر است... به جای به‌کارگیری ابزارهای غیرلیبرال (اشغال و اجبار) برای دستیابی به اهداف لیبرال، تمرکز باید به سمت ابزارهای لیبرال (عدم مداخله و تجارت آزاد) برای دستیابی به اهداف لیبرال تغییر یابد (Stewart, 2008, pp. 28-29)».

(destructive creation) - در مقابل نظریه‌ی شوم‌پیتی و **ویرانگری خلاق** (creative destruction)، که تجاوز نظامی آمریکا به عراق را توضیح می‌دهد - مشارکت کنیم. در فصل ۴ استدلال خواهیم کرد که همان‌طور که کارآفرینی خلاق از طریق ویرانگری خلاق، بازار را ارتقا می‌دهد، کارآفرینی ویرانگر بازارهای هدف را از طریق **آفرینش ویرانگر** گسترش می‌دهد. مشابه نسخ‌شدگی کیفیت (quality obsolescence) کالاها به‌عنوان یک استراتژی برای افزایش فروش، جنگ می‌تواند منبعی برای بازارهای جدید یا "کسب‌وکار طبق معمول" باشد. برخلاف پیش‌بینی‌های نویسنده‌ی کتاب "توهم بزرگ" (Angell, 2010 [1910]) که قبل از دو جنگ جهانی نوشته شده است، من استدلال نمی‌کنم که سرمایه‌داری باعث "حرکت مقاومت‌ناپذیر از تعارض به همکاری" خواهد شد (ibid., p. 50). تمایل سیری‌ناپذیر به فروش سودآورانه می‌تواند به شدت موجب ویرانی جهانی و جنگ گردد. ایجاد بازارهای فروش هم از طریق کارآفرینی مولد و نیز کارآفرینی مخرب امکان‌پذیر است. ویرانگری خلاق شوم‌پیتی تنها یک چهره از سرمایه‌داری را به تصویر می‌کشد؛ مورد دیگری که اقتصاددانان به اندازه کافی به آن نپرداخته‌اند، **آفرینش ویرانگر** است (Vahabi, 2004). مورد اخیر، کانون تمرکز کتاب حاضر است.

در بررسی دقیق مفهوم غارت، باید برخی از جنبه‌های خاص درگیری‌های غارتگرانه‌ی مربوط به منازعات قهری، مرگبار یا سلطه‌جویانه را بیشتر شرح دهیم.<sup>۲۰</sup> به نظر من، دزدی (از جمله جیب‌بری) و سرقت مسلحانه اگر مستلزم روابط سلطه‌جویانه با قربانیان خود نباشند، بیشتر فعالیت‌های انگلی‌اند تا غارتگرانه. برای تمایز این دو نوع فعالیت، می‌توانیم از تعریف اکولوژیک شکار الهام بگیریم که بین "پارازیتسم" (parasitism) و "شکارگری" (predation) تمایز قائل می‌شود (رجوع کنید به فصل ۲). در حالی که "انقیاد" یکی از مراحل شکارگری است (Endler, 1986, p. 109)<sup>۲۱</sup> پارازیتسم نیازی به انقیاد ندارد. به همین ترتیب، قتل شرط کافی برای تعریف شکارگری نیست، چنان‌چه قتل عاشقانه بیان‌گر این نکته است. با این حال، قاتلان زنجیره‌ای، شکارچیان جنسی هستند. مجرمان جنسی، از جمله گروه ناهمگونی از کودکان آزاران، متجاوزان جنسی و جنایتکاران خشن، طبق **قانون شکارچیان جنسی خشونت‌آمیز واشنگتن** (Washington Sexually Violent Predator Act (Reardon, 1992)) نیز به عنوان "شکارچیان

<sup>۲۰</sup> عنصر قهری یا مرگبار در رابطه با منازعات غارتگرانه مورد تأکید قرار می‌گیرد. من غارت اقتصادی محض را رد نمی‌کنم، اما این امر یک رابطه‌ی سلطه را فرض می‌کند. رابطه‌ی سلطه لزوماً نباید توسط نیروی فرا-اقتصادی یا وحشیانه اعمال شود؛ نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی قابل توجهی ممکن است برای تحمیل چنین رابطه‌ای بسیج شوند. هرچند، نابرابری اقتصادی محض برای ایجاد رژیم غارتگر یا استثمارگر کافی نیست. علاوه بر این، غارت/اقتصادی محض، غارت را فقط به عنوان یک مکانیسم تخصیص استثمارگرانه توصیف می‌کند، اما نه به عنوان رفتاری خشونت‌آمیز. طبق نظر رومر (Roemer, 1982)، مفهوم استثمار مستلزم سه شرط است. یک ائتلاف S، در یک جامعه بزرگ‌تر N، مورد استثمار قرار می‌گیرد اگر و فقط اگر: «(۱) آلترناتیوی وجود داشته باشد که بتوانیم آن را از نظر فرضی امکان‌پذیر بدانیم، که در آن نسبت به وضعیت فعلی خود وضعیت بهتری داشته باشد؛ (۲) تحت این آلترناتیو، مکمل S، که ائتلاف N-S=S'، وضعیت بدتری نسبت به حال حاضر خواهد داشت؛ ... (۳) S' در یک "رابطه‌ی سلطه" با S قرار دارد (p. 89). این تعریف از استثمار می‌تواند نه تنها استثمار قهری، بلکه استثمار غیر قهری را نیز روشن کند. این تعریف در مورد استثمار فتودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی صدق می‌کند.

<sup>۲۱</sup> این پنج مرحله به شرح زیر هستند: (۱) تشخیص، (۲) شناسایی، (۳) نزدیک شدن، (۴) انقیاد و (۵) صرف (برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به بخش اول فصل ۱).

جنسی" در نظر گرفته می‌شوند. این تمایز از دیدگاه حقوقی یا نهادی مهم است، نه از دیدگاه روان‌شناختی.

یک نظریه‌ی شکارگری شامل سطوح مختلفی از جمله میان‌گونه‌ای، هم‌گونه‌ای، فردی و نهادی است. فصل ۲ رابطه‌ی بین شکارگری میان‌گونه‌ای و هم‌گونه‌ای را روشن می‌کند و فصل‌های ۲ و ۴ رابطه‌ی میان سطوح فردی و نهادی شکارگری را مورد بحث قرار می‌دهند. مشابه سایر انواع شکار، شکارگری انسان در درجه اول میان‌گونه‌ای است، اما شکار هم‌گونه‌ای (هم‌نوع‌خواری و غیرهم‌نوع‌خواری) هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی انجام می‌شود. با این حال، خشونت جمعی و به ویژه خشونت نهادی (مانند جنگاوری) ویژگی خاص خشونت انسانی است. همان‌طور که در فصل ۲ بحث خواهد شد، من در مورد نسبت دادن منابع خشونت انسانی به رانش‌های غریزی به جای ظرفیت محاسبه‌گری آن تردید دارم. در حالی که بر فعالیت‌های غارتگرانه‌ی نهادی تمرکز می‌کنم، فرض می‌کنم افراد منطقی با انگیزه‌های چندگانه (حریص و شاکلی) (greed & grievance) در انجام فعالیت‌های ستیزه‌جویانه نقش دارند. این انگیزه به جایگاه افراد در رابطه‌ی شکار-شکارچی مربوط می‌شود (فصل‌های ۳ و ۴).

از این رو، من با بحث در مورد معنا و نقش شکار در تکامل اکولوژیک آغاز می‌کنم و سپس پیوستگی و گسست بین شکار میان‌گونه‌ای (شکار) انسان‌ها و هم‌چنین شکار هم‌گونه‌ای (شکار انسان) را در مقایسه با سایر اشکال شکار بررسی خواهم کرد. در این کتاب، جوامع شکارگر و خوراک‌جو (foraging) مانند ویلن به‌عنوان پدیده‌ای ثانوی در نظر گرفته نمی‌شوند. آنها به‌عنوان یکی از گام‌های اساسی در تمایز انسان از سایر حیوانات، از جمله آنهایی که در تکامل طبیعی به انسان نزدیک‌ترند، یعنی شامپانزه‌ها، در نظر گرفته می‌شوند. مسأله‌ی اصلی ما این است که دریا بیم چگونه انسان به یک شکارچی/شرف تبدیل شد.

با وام گرفتن از یافته‌های اخیر در رفتارشناسی جانوران، انسان‌شناسی و باستان‌شناسی، تزی را مطرح خواهم کرد که بر اساس آن، انسان‌ها به دلیل توانایی‌شان در رفتار هم‌زمان به عنوان شکارچی و محافظ، به شکارچیان چیره‌دست تبدیل شده‌اند. به نظر من، انسان اقتصادی (homo economicus) ابتدا در شکارگری متولد شد و به ویژه از طریق اهلی‌سازی حیوانات با صرفه‌جویی در هزینه‌های نگهداری در اسارت و انحصارشان در وضعیت کم‌یابی، توسعه یافت. اهلی کردن حیوانات و در نتیجه تصاحب آنها، نقطه شروعی برای در نظر گرفتن "حفاظت" به‌عنوان بخشی از یک استراتژی سلطه‌جویانه است. قدرت شکارگرانه (cyngetic)، هم‌زیستی حفاظت و تعرض (aggression) است. این نکته در فصل بعدی بررسی خواهد شد. اهمیت اقتصادی این تز در توضیح شکار به عنوان یک مکانیسم تصاحبگرانه‌ی خاصی است که در آن شکار و شکارچی نه تنها هم‌چون حریف در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، بلکه منافع مشترک قسمی نیز دارند، زیرا شکارچی نقش محافظ را بر عهده می‌گیرد.

انسانیت به‌عنوان شکارچی اشرف، اقتصادهای جنگی را به واسطه توانایی شکارچی در ایفای نقش متناقض متجاوز و محافظ ابداع کرد. هزینه‌های ستیزه‌جویی، هزینه‌های تصاحب‌اند، یعنی هزینه‌های لغو و عدم برقراری حقوق مالکیت. تمایز بین این دو، موضوع تحقیق ما در این کتاب خواهد بود. هزینه‌های تصاحب نه تنها شامل هزینه‌های

"تعرض" (شکارگری) بلکه شامل هزینه‌های "حفاظت" (اهلی‌سازی) نیز می‌شود، یعنی هزینه‌های نگهداری شکار در اسارت.

بنابراین، هدف اولای این کتاب تحلیل هزینه‌های تعارض در چارچوب یک نظریه عمومی غارت است.

### ۱-۳ غارت و استیلا

سلطه ارتباط نزدیکی با شکار هم‌گونه‌ای دارد. شکار هم‌گونه‌ای یا درون‌گونه‌ای (intra-species) دو شکل دارد: هم‌نوع‌خوارانه و ناهم‌نوع‌خوارانه. کشتار ناهم‌خوارانه‌ی هم‌نوع در میان شامپانزه‌های نر به ویژه در رابطه با ریشه‌های خشونت انسانی جالب توجه است.

در فصل بعد، تز "میل به تسلط" رنگ‌هم (Wrangham) را در مورد "کشتار ائتلافی" در میان شامپانزه‌ها بررسی خواهیم کرد. رفتارشناسان جانوران و زیست‌شناسان نظری استدلال کرده‌اند که نبردهای دونفره (dyadic) (یک در برابر یک) در میان حیوانات اغلب غیرکشنده‌اند، در حالی که نبردهای چندنفره (polyadic) (چند نفر در برابر یک نفر) مرگباراند. در نظریه‌ی بازی تکاملی، مرگبار بودن نبرد به طور منطقی با اهمیت جایزه توضیح داده می‌شود. با این حال، شواهد تجربی در مورد شامپانزه‌ها نشان می‌دهد که کشتار ائتلافی ممکن است بدون هیچ گونه بازدهی فوری رخ دهد (Goodall, 1986). رنگ‌هم (1999a, 1999b, 2004, 2009) فرضیه‌ای بکر در توضیح منشأ این نوع کشتار مطرح می‌کند: عدم توازن قدرت یا میل به تسلط بر اساس ارزیابی استراتژیک هزینه‌های قتل. وقتی این هزینه‌ها ناچیز و **کشتن ایمن** (safe-killing) امکان‌پذیر باشد، شکارچیان ممکن است بر اساس استعداد طبیعی سلطه‌جویانه‌ی خود شکار کنند.

این که آیا فرض غریزی بهترین توضیح برای این تمایل در میان شامپانزه‌ها به خشونت است، یا باید آن را به ظرفیت بالاتر محاسبه‌ی عقلانی نسبت داد، جای بحث دارد. اما واضح است که عدم توازن قدرت، نوعی شکار هم‌گونه‌ای و ویژه‌ای ایجاد می‌کند که در آن شامپانزه‌های نر مهاجم، قربانیان خود را "شامپانزه‌زدایی" می‌کنند (Goodall, 1986). رنگ‌هم حدس می‌زند که نبردهای "بدوی" مردان ادامه‌ی کشتار ائتلافی شامپانزه‌ها است. رنگ‌هم با الهام از کی‌لی (Keeley, 1996)، انسان‌شناس متخصص در جنگ‌های انسان‌های اولیه، حملات غافلگیرانه‌ی "بدوی" را از نبردهای "متمدنانه" که جنگ‌های میان دولت‌ها هستند، متمایز کرد.

در فصل ۳، ابتدا با تأکید بر جایگاه محوری شکار استراتژیک انسان (strategic manhunt) در سیاست دفاعی آمریکا از زمان ریاست جمهوری جورج دبل‌یو بوش، کاستی‌های این تمایز را مورد بحث قرار خواهیم داد. این نوع شکار انسان نه مبتنی بر "کشتار ائتلافی"، بلکه مبتنی بر کاربرد پهپادهای نظامی است (Chamayou, 2011). بنابراین، "متمدنانه" و مدرن است و حتی هم چون "کشتار ایمن" "بشردوستانه" و "پاک"، غسل تعمید داده می‌شود. به‌رغم اشکالات این تمایز، شکار

انسان را می توان از جنگ کلاسیک بر اساس یک معیار بدیل، متمایز کرد: وجود یا عدم وجود یک رابطه‌ی سلطه‌ی پیشینی (ex-ante) میان طرفین حریف.

سلطه یک مفهوم بنیادیست که شکارگری انسان بر آن استوار است. سلطه را نباید با "میل به سلطه" یا هر میل غریزی دیگری اشتباه گرفت. این رابطه‌ای مبتنی بر عدم تقارن قابل توجه قدرت است. بر اساس این معیار، شکارگری هم‌گونه‌گرانه‌ی انسان را می توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد: (۱) شکار انسان (جنگ شکارگرانه)؛ (۲) جنگ کلاسیک (متعارف).

مورد اول شامل همه انواع ستیزه‌جویی‌هاییست که تسلط پیشینی یک طرف (شکارچی) بر طرف دیگر (شکار) مفروض است. طرف مسلط، شکار را ردیابی می کند و شکار باید برای زنده ماندن فرار کند. جایگاه مسلط شکارچی در شکار انسان، در منطق عدم برابری طرفین درگیر منعکس می شود. مانند شامپانزه‌های مهاجم نر که قربانیان خود را شامپانزه‌زدایی می کنند، شکارچیان انسان نیز قربانیان خود را انسان‌زدایی می کنند. شکار سرخپوستان، سیاه‌پوستان، فقرا، یهودیان (Chamayou, 2010)، فراریان و پناهندگان رومیا در منطقه کوهستانی وسیع سرزمین اصلی آسیای جنوب شرقی (Scott, 2009)، قوم کشتی، استبداد، دزدی دریایی، استعمار و هم‌چنین برده‌داری خانگی (chattel slavery) مدرن، حملات تروریستی، جنایات سازمان‌یافته (از جمله جنایات مافیا و باندها) علیه غیرنظامیان و شکارهای استراتژیک انسان، نمونه‌هایی از این نوع جنگاوری‌اند.

برخلاف جنگاوری شکارگرانه، جنگ کلاسیک شبیه دوئل است. در دوئل‌های شرافتی، دوئل‌کنندگان در رویارویی آشکار شرکت می کنند و از نظر موقعیت نبرد، رابطه‌ای متقارن دارند. جنگ فرانسه-پروس در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱، دو جنگ جهانی، جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق و انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ نمونه‌هایی از این نوع جنگ هستند. پویایی منازعه و نیز هزینه‌های درگیری در این دو دسته از جنگ کاملاً متفاوت است. این تفاوت با مقایسه دو مدل ایده‌آل-نوعی جنگ، یعنی دوئل‌های شرافتی در مقابل شکار انسان (رجوع کنید به فصل ۳)، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در ادبیات جریان اصلی اقتصاد، مفاهیم قدرت به طور کلی و سلطه به طور خاص کنار گذاشته شده‌اند. انواع مختلف ستیزه‌جویی اغلب بر اساس یک مبنای صرفاً تجربی مربوط به این ابعاد تعارض از هم متمایز می شوند: خارجی در مقابل داخلی، مقیاس بزرگ در مقابل کوچک، و شدت کم در مقابل شدت بالا. بر این اساس، یک کنوانسیون پذیرفته شده‌ای وجود دارد که شامل تمایز قائل شدن بین چهار نوع جدال می شود، یعنی (۱) درگیری‌های داخلی (جنگ‌های داخلی)؛ (۲) شورش‌های سطح پایین (اعتراضات، اعتصابات، بایکوت‌ها، بستن جاده‌ها و غیره)؛ (۳) تروریسم؛ (۴) درگیری‌های خارجی (Skarpedas, 2011). مشکل این نوع طبقه‌بندی این است که هزینه‌های ستیزه‌جویانه را نمی توان در ارتباط با پویایی‌های تعارض درک کرد.

منظور من از پویایی تعارض، نحوه‌ی تغییر نقش‌های "محافظ" و "متجاوز" بین طرفین منازعه است. همان‌طور که تیلی (Tilly, 1985) به درستی اشاره کرد، ایده‌ی حفاظت دوهپلو است، زیرا هم خود و هم متضادش یعنی تعرض را دربرمی گیرد.

وجود پیشینی (ex-ante) سلطه، طرفی را تعیین می‌کند که قادر است هم به عنوان متجاوز و هم محافظ رفتار کند، برخلاف طرفی که فقط می‌تواند به عنوان محافظ خود عمل کند بدون این که بتواند به تجاوز پاسخ متقابل دهد. دو گونه شکار انسان را باید از هم تفکیک کرد: /انحصاری و فراگیر.

مورد اول شامل نابودی یا بیرون راندن شکار از یک قلمرو خاص است. در این مورد، شکار انسان بسیار مرگبار است زیرا طعمه طبق ارزیابی شکارچی، شایسته‌ی زندگی نیست. نمونه‌های تاریخی فراوانند: قوم کشتی، شکار سرخ‌پوستان، فقرا، یهودیان، ارمنی‌ها، بهائیان و کولی‌ها. منطق اقتصادی شکار انسان انحصاری، تصاحب سرمایه است.<sup>۲۲</sup>

در مقابل، شکار انسان فراگیر به دنبال تصاحب نیروی کار است، زیرا طبق ارزیابی شکارچی، زندگی طعمه ارزش بیشتری نسبت به مرگ آن ایجاد می‌کند. این شکل از شکار انسان کم‌تر کشنده است. اولین شکل شکار انسان فراگیر، تصاحب زنان است. زنان به‌عنوان "غنایم جنگاوری"، "اهلی" شده و به "دارایی" مردان تبدیل شدند (Engels, 1994, p. 16; Mathieu, 2007 [1899]; Veblen [2010]; 1884). نتیجه، مالکیت-ازدواج بود (Veblen, 1898, p. 364). جالب توجه است که ایده زنان به عنوان "طعمه" توسط یک متکلم برجسته‌ی مسلمان، امام غزالی (۱۰۵۸-۱۱۱۱) نیز شرح داده شده است:

میل جنسی صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای اغواء کردن مردان به منظور رساندن بذر و قرار دادن زن در موقعیتی که بتواند آن را پیروانند، ایجاد شده است و این دو را به آرامی به هم نزدیک می‌کند تا فرزند به دست آورند، همان‌طور که شکارچی شکار خود را به دست می‌آورد و این کار را از طریق جفت‌گیری انجام می‌دهد. (نقل از امام غزالی در مرنیسی<sup>۲۳</sup>، (Mernissi, 2000, p. 20).<sup>۲۴</sup>

<sup>۲۲</sup> من (1, 2005, Mann) در کتاب تأمل برانگیز خود درباره‌ی جنبه تاریک دموکراسی، با روایت داستان غم‌انگیز یک زوج پیر به عنوان سوژه پاکسازی قومی در کوزوو در سال ۱۹۹۹ آغاز می‌کند و انگیزه‌ی "گسترش ارضی" را این گونه بیان می‌کند: «عاملان این جنایت صرب‌ها بودند که با استفاده از قتل و هرج‌ومرج، آلبانیایی‌های محلی را وحشت‌زده و فراری دادند. سپس گفتند که این سرزمین می‌تواند توسط صرب‌ها اشغال شود، همان‌طور که "حق تاریخی ما" بوده است.»

<sup>۲۳</sup> فاطمه مرنیسی: زاده ۱۹۴۰ در فاس، مراکش، درگذشته ۳۰ نوامبر ۲۰۱۵ در ریاض، مراکش. فمینیست، فعال حقوق زنان، نویسنده و جامعه‌شناس مراکشی بود. (مترجم)

<sup>۲۴</sup> یافتن پژوهی از اندیشه غزالی در اقتصاد مدرن حقوق، به ویژه در تحلیل ریچارد پوزنر (Richard Posner) از حقوق خانواده در جامعه بدوی، قابل توجه است: «این الگو ممکن است به تکامل تاریخی (حدس زده شده) سه مرحله‌ای در روش‌های به دست آوردن همسر از اسارت یا دزدی تا پرداخت بها و تا سیستم مدرن وعده مراقبت و حمایت مرتبط باشد». به نظر می‌رسد دلیل این که در هر مرحله مرد/بنتکار عمل را به دست می‌گیرد، ژنتیکی باشد. به دلیل ظرفیت تولید مثل محدود زن، تسلیم شدن در برابر رابطه جنسی، از نقطه نظر تداوم ژن‌هایش، هزینه‌ی فرصت قابل توجهی را به او تحمیل می‌کند. باروری زیننه‌ها آنقدر زیاد است که هزینه‌ی فرصت برای مرد ناچیز است. از این رو، زن می‌کوشد از طریق غربالگری دقیق جفت‌های واجد شرایط، ظرفیت تولید مثل خود را حفظ کند، اما انسان زیننه‌ها اهمیتی در حفظ ظرفیت تولید مثل خود ندارد. در مواردی که همسران از طریق اسارت به دست می‌آیند، تلاش زنان برای فرار از اسارت، مردان کم‌جرات‌تر را (که ممکن است احتمال کم‌تری برای تولید فرزندان متعدد و قابل دوام داشته باشند) از صحنه خارج می‌کند (1980, p. 38). (تاکیدات اضافه شده).

شکل عمده‌ی دیگر شکار فراگیر انسان، کالایی شدن اسیران یا برده‌داری خانگی در دوران باستان در یونان و روم و همچنین در دوران مدرن در طول تجارت مثلثی (triangular trade)<sup>۲۵</sup> بود.

هزینه‌های تعارض بر اساس نوع جنگاوری تعریف می‌شوند. در جنگاوری شکارگرانه، هزینه‌های درگیری عمدتاً شامل هزینه‌های گریز یا "خروج" (Hirschmann, 1970) (هیرشمن، ۱۹۷۰) از دیدگاه طعمه‌اند.<sup>۲۶</sup> در مقابل، از دیدگاه شکارچی، این هزینه‌ها شامل هزینه‌های تجاوز و هزینه‌های نگهداری طعمه در اسارت می‌شوند، مگر این که هدف اصلی تصاحب سرمایه و نه کار اجباری باشد. صرفه‌جویی در مؤلفه‌ی دوم هزینه‌های درگیری مستلزم آن است که شکارچی مانند محافظ طعمه رفتار کند. بنابراین، من سه نوع ارزش برای طعمه معرفی خواهم کرد: ارزش بازار (وقتی بازار برده‌فروشی وجود دارد)، ارزش یغما (ارزش برده طبق ارزیابی اربابش حتی در غیاب بازار برده‌فروشی که میزان تلاش صرف شده برای گرفتن طعمه را تعیین می‌کند) و ارزش گونیز (هزینه‌هایی که یک متواری برای گریز و سازگاری با محیط جدید متحمل می‌شود).

این سه نوع ارزش با سه نوع قیمت برای حفاظت مطابقت دارند. اگر برده‌ای تحت حفاظت اربابش باشد، برده "مصرف‌کننده" حفاظت است در حالی که ارباب "ارائه‌دهنده" (فروشنده) حفاظت است. در برده‌داری خانگی که برده به کالا تبدیل می‌شود (Finley, 1998)، بازار حفاظت فروشنده (seller's protection market) غالب است و قیمتی که یک برده فروخته/خریداری می‌شود، قیمت بازار اوست. در غیاب بازار برده، قیمتی که برده به عنوان مصرف‌کننده‌ی حفاظت به ارباب خود می‌پردازد، قیمت یغمایی (booty price) اوست. این قیمت باید بیشتر از هزینه‌هایی باشد که شکارچی برای اسیر کردن و در اسارت نگه داشتن شکار متحمل می‌شود، تا شکارچی انگیزه‌ی به بردگی گرفتن اسیر را داشته باشد. ارزش یغمایی شامل هزینه‌های شکار به علاوه سود شکارچی یا خراج (tribute) او می‌شود. در نهایت، قیمتی که یک برده آماده‌ی پرداخت برای فرار خود است، ارزش گونیز او محسوب می‌شود. در حالت دوم، برده از خود محافظت می‌کند و می‌توان آن را به عنوان یک بازار محافظت جایگزین در نظر گرفت که در آن مصرف‌کنندگان (خریداران) محافظت غالب‌اند. قیمت گریز باید کم‌تر از قیمت یغمایی باشد، زیرا طعمه‌ی گریزان موفق، خراج پرداخت نخواهد کرد.

<sup>۲۵</sup> تجارت مثلثی (triangular trade) نظام تجاری چندجانبه‌ای بود که طی آن یک کشور واردات خود از یک کشور دیگر را با صادرات به کشور ثالث می‌پرداخت. انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ صادرات کالا به آفریقای غربی را با برده‌ها مبادله می‌کرد و برده‌ها را به هند غربی -مجموعه جزایری میان اقیانوس اطلس و دریای کارائیب- صادر کرده، با شکر، مشروبات و دیگر کالاها طاق می‌زد و به بریتانیا پس می‌فرستاد. (مترجم)

<sup>۲۶</sup> اخیراً کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (UNHCR) برای هر کشور، شاخصی از چنین هزینه‌هایی را تحت عنوان "آوارگان داخلی و پناهندگان" ارائه کرده است. هزینه‌های پناهندگان، آوارگان داخلی و افراد بی‌تابعیت با استفاده از آخرین بودجه تخصیص‌یافته از سوی کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد تعیین می‌شود. موارد عراق و افغانستان که در آخرین گزارش IEP (فوریه ۲۰۱۴، صفحات ۱۹، ۲۲) مستند شده نشان می‌دهد که این هزینه‌ها به طور نسبی جزو کم‌ترین هزینه‌های سرانه برای مهار خشونت‌اند. برای مثال، در حالی که هزینه‌های مربوط به آوارگان داخلی و پناهندگان برای عراق و افغانستان ۴ دلار بود، هزینه‌های نظامی سرانه در سال ۲۰۱۲ به ترتیب ۳۸۹ و ۱۰۹ دلار بود. همان‌طور که در فصل ۶ نشان داده خواهد شد، مفهوم ما از "هزینه فرار" (گزینه‌ی خروج) بسیار گسترده‌تر از تعریف کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل است.

این سه نوع ارزش و تفاوت‌های بین بازار حفاظت فروشنده و خریدار در سراسر این کتاب به طور مستند توضیح داده خواهد شد. این موارد، منطق اقتصادی و معادله اساسی بازار حفاظت و تکامل آن را تعریف می‌کنند.

مرحله دوم در پویایی شکار انسان زمانی آغاز می‌شود که طعمه‌ی فراری با تصور این که چگونه شکارچی ممکن است او را ردیابی و پیدا کند، شروع به "درونی‌سازی" منطق شکارچی و پروراندن استراتژی‌های مختلف ضدغارتگرانه می‌کند. طعمه‌ها دیگر موضوع (object) شکار نیستند، بلکه عاملی (subject) با پتانسیلی قابل تصور برای برگرداندن وضعیت‌اند. این زمانی اتفاق می‌افتد که آنها خود را چون نیروی جمعی برای مقابله-به-مثل با خشونت درک می‌کنند. این در ابتدا یک تغییر روانشناختی است و به محض این که این گونه روحیه‌ی نو در بین قربانیان شکار غالب شود، ایده‌ی *قیام* یا آن چه قبلاً *فریاد*<sup>۲۷</sup> نامیده‌ام (Vahabi, 2004) رواج پیدا می‌کند. اگرچه هزینه‌ها و مزایای مادی منازعه (پولی و غیرپولی) نظیر مرحله اول هستند، هزینه‌ها و فایده‌های غیرمادی تحول پیدا می‌کنند. رنسانس فرهنگی و ایدئولوژیک در میان جمعیت‌های طعمه، که خود را مستقل از شکارچی و قادر به خشونت متقابل می‌دانند، مزایای غیرمادی برای آنها به همراه دارد. در این مرحله، نقش شکارچی به عنوان محافظ شکار به چالش کشیده می‌شود. بنابراین، مزایای غیرمادی به از دست دادن هژمونی شکارچی بر جمعیت طعمه ارتباط دارد.

مرحله سوم در پویایی منازعه زمانی آغاز می‌شود که خروج (گریز) به فریاد (مبارزه) تبدیل می‌گردد. در این مرحله، ماهیت جدال تغییر می‌کند، زیرا جمعیت‌های طعمه‌ی سابق به نیروی شورشی جمعی متحول می‌شوند. آنها نمی‌گریزند، بلکه وارد رویارویی آشکاری با شکارچی می‌شوند. شکارچیان دیگر نه به عنوان "محافظ"، بلکه به عنوان "متجاوز" در نظر گرفته می‌شوند که شکار در برابرشان به "مقابله به مثل منفی" متوسل می‌شود (Scott, 1990). طعمه اکنون "تعرضگر/محافظ" است و محافظت برای هر دو طرف درگیری به مفهومی دوپهلو تبدیل می‌شود. در حالی که جایی برای میانجی‌گری در رابطه‌ی طعمه-شکارچی وجود ندارد، طعمه‌های شورشی عزت خود را بازیافته و هم چون مبارزانی "برابر" با شکارچیان، مورد احترام قرار می‌گیرند. میانجی‌گری معنادار می‌شود و ممکن است سازشی برای تبدیل فریاد به صدا امکان‌پذیر باشد. در نظریه‌ی ما، گذار از خروج به صدا مشروط به توسعه سطح خاصی از ظرفیت برای عمل متقابل تهاجمی است. این تفاوت اساسی میان تکامل برده‌داری خانگی و تکامل استبداد را توضیح می‌دهد. در حالی که استبداد از طریق یک فرآیند تاریخی طولانی که ترکیبی از "خروج"،

<sup>۲۷</sup> در نظریه هیرشمن (Hirschman, 1970)، "صدا" (voice) به‌عنوان فعالیتی اعتراضی در چارچوب قوانین موجود تعریف می‌شود، در حالی که "خروج" (exit)، کنار گذاشتن قوانین موجود تعریف می‌شود. ترک یک بنگاه اقتصادی، خروج است در حالی که اعمال فشار بر مدیریت یک بنگاه اقتصادی برای تغییر سیاست، صدا محسوب می‌شود. با این حال، هیرشمن تمایزی بین صدا در چارچوب قوانین موجود و صدا علیه قوانین موجود قائل نمی‌شود. در مورد اخیر، دوگانگی صدا در مقابل خروج برقرار نیست. صدا علیه قوانین موجود، یک تغییر انقلابی است که شامل خروج جزئی و صدای جزئی می‌شود. این حرکت به "خروج" شباهت دارد زیرا از قوانین موجود فراتر می‌رود؛ اما نوعی صدا دارد، زیرا صرفاً نظم موجود را رها نمی‌کند، بلکه سعی در سرنگونی آن دارد. انقلاب نوعی صدا علیه قوانین موجود است. من این نوع خاص از صدا را "فریاد" (scream) نامیده‌ام و آن را بخشی از قدرت ویرانگر می‌دانم (Vahabi, 2004, pp. 95-97, 149-151).

"فریاد" و "صدا" بود، با دموکراسی جایگزین شد، برده‌داری خانگی به ندرت با "فریاد" به چالش کشیده شد.

با این وجود، گرد هم آمدن بردگان فراری و ایجاد نیروی شورشی، رویدادی نادر است. به گفته فین‌لی، این اتفاق در مقیاس بزرگ - نه بیشتر از چهار بار در دوران باستان و عصر مدرن رخ داده است: «در کل تاریخ، تنها چهار شورش بردگان در مقیاس جنگی واقعی رخ داده است، که در آن هزاران مرد مسلح از هر دو طرف حضور داشته‌اند، و نبردهایی بین ارتش‌های میدانی و محاصره و اشغال شهرها به وقوع پیوسته است: سه شورش در سیسیلی و ایتالیا در دوره ۱۴۰ تا ۷۰ پیش از میلاد و شورش بزرگ در هائیتی که هم‌زمان با انقلاب فرانسه بود و باید به‌عنوان محصول جانبی آن تلقی شود. فقط رویداد آخری، به رهبری سیاه‌پوستان و مولاتوهای آزاد (mulattoes)، موفق بود (Finley, 1998, pp. 182-183). هولوکاست موردی معکوس است که در آن طعمه (یهودیان) نمی‌توانستند از شکارچیان فاشیست بگریزند. قابل توجه است که مشابه بردگان، شورش‌های یهودیان علیه فاشیسم نادر بوده است.

قیام محله‌ی کلیمیان (ghetto) ورشو در سال ۱۹۴۳ در لهستان اشغالی توسط آلمان یک استثنای مهم است (Krall, 1986). این پرسش که چرا یهودیان در جنگ جهانی دوم شورش نکردند، شایسته‌ی تأمل بیشتری است؛ فرض شخصی من این است که آنها "فرار" را به "مبارزه" ترجیح می‌دهند. به‌طور کلی، اسطوره‌ی بنیادین یهودیان، مهاجرت دسته‌جمعی (Exodus) (در ابتدا از مصر، همان‌طور که در کتاب دوم تورات، عهد عتیق روایت شده است)، یا گریز به‌جای مبارزه است. آنها "گریز" را هم‌چون جایگزینی برای "جنگیدن" انتخاب کردند و نه به‌عنوان مکمل آن. این فرض می‌تواند واکنش برخی از ساکنان یهودی فرانسه را برای فرار به اسرائیل پس از حمله تروریستی اخیر به فروشگاه مواد غذایی کوچر (Kocher) واقع در پورت دو وینسنس (پاریس) در ۱۰ ژانویه ۲۰۱۵ توضیح دهد.<sup>۲۸</sup> جالب اینجاست که اولین واکنش بنیامین ناتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل نیز دعوت از یهودیان فرانسوی برای آمدن به اسرائیل بود.

این کتاب به شکار انسان یا جنگ‌های شکارگرانه و اقتصاد گریز اختصاص دارد؛ جنگ‌های کلاسیک موضوع تحقیقات آینده ما خواهد بود. من به‌ویژه بر دو نمونه از شکار انسان، یعنی شکارهای استراتژیک اخیر ایالات متحده در عراق و "سرمایه‌داری یغمایی"<sup>۲۹</sup> تحت جمهوری اسلامی ایران تمرکز خواهم کرد. دلایل محکمی برای انتخاب

<sup>۲۸</sup> این حمله تروریستی جهادی منجر به چهار قربانی و ترور مهاجم، عامدی کولیبالی (Amedy Coulibaly) شد. در ۹ ژانویه ۲۰۱۵، برادران کواچی (Kouachi) (شریف و سعید) به جلسه تحریریه مجله چپ‌گرای فرانسوی *شارلی ییب‌دو* (Charlie Hebdo) حمله کردند و دوازده نفر را کشتند. در همان روز، ده‌ها هزار نفر به طور خودجوش در میدان جمهوری پاریس و دیگر شهرها گرد هم آمدند تا از آزادی بیان دفاع کنند و هرگونه "ادغام" بین مسلمانان و جهادی‌های تروریست را محکوم کنند. رئیس‌جمهور فرانسوا اولاند روز یکشنبه ۱۱ ژانویه ۲۰۱۵، خواستار برگزاری یک گردهمایی ملی شد. بیش از ۱.۵ میلیون نفر در پاریس (از جمهوری تا ملت) گرد هم آمدند تا حمایت تاریخی خود را از آزادی بیان و علیه حملات تروریستی نشان دهند. رجوع کنید به:

Le Monde, 11 January 2015, [www.lemonde.fr/societe/portfolio/2015/01/11/la-marche-republicaine-a-paris-enimages\\_4553669\\_3224\\_3.html](http://www.lemonde.fr/societe/portfolio/2015/01/11/la-marche-republicaine-a-paris-enimages_4553669_3224_3.html).

<sup>۲۹</sup> اصطلاح "سرمایه‌داری یغمایی" توسط ماکس وبر (1978, Vol 1) برای توصیف اشکال خاصی از جنگ‌های پیشامدرن ابداع شد که هدف اصلی سودجویی بود و شرکت‌کنندگان، سرمایه‌گذارانی بودند که

این دو مورد وجود دارد. تاریخ معاصر عراق و ایران از بسیاری جهات نمایان‌گر دوره‌ی پسا جنگ سرد در منطقه‌ی بحرانی خاورمیانه است. تجاوز آمریکا به عراق نمونه بارزی از شکار انسان استراتژیک *انحصاری* است و اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران نمونه‌ای از استبداد یا شکار *فراگیر* انسان مبتنی بر یک رژیم مصادره‌گر (غارنگر) با حقوق مالکیتی نامشخص است. فزون بر این، در حالی که حمله آمریکا به عراق در محدوده‌ی جنگ شکارگرانه قرار می‌گیرد، جنگ هشت ساله ایران و عراق را می‌توان در زمره‌ی جنگ‌های کلاسیک طبقه‌بندی کرد. در نهایت، رژیم سیاسی در ایالات متحده لیبرال دموکراسی است و می‌توان آن را در مقابل استبداد قرار داد. این دو مثال انتخاب شده‌اند تا نشان دهند که اگرچه دموکراسی راه‌حلی برای استبداد است، اما شکار و غارت را به‌طور کلی منتفی نمی‌کند.

### ۱-۴ غارت و اقتصاد گریز

مطالعات اکولوژیک و رفتارشناسی جانوران در مورد تعاملات رفتاری بین شکارچی و شکار، در ابتدا بر رفتار طعمه متمرکز بود. اکنون مشخص است که تقریباً هر جنبه‌ای از تصمیم‌گیری طعمه، از رفتار جستجوی غذا گرفته تا انتخاب جفت، می‌تواند تحت تأثیر خطر شکار شدن قرار گیرد. تأکید بر رفتار طعمه تا جایی بود که «ما عملاً رفتار شکارچیان را فراموش کردیم! از نظر تاریخی، ما آنقدر بر رفتار طعمه متمرکز بوده‌ایم (از جمله خودم) که به راحتی با شکارچیان به‌عنوان "جعبه‌های سیاه" بی‌علاقه- به جای شرکت‌کنندگان در یک تعامل رفتاری، برخورد می‌کردیم» (Lima, 2002, p. 70).

آخرین وضعیت در اندیشه‌ی اقتصادی کاملاً در جهت مخالف است. تمرکز اقتصاد بر رفتار غارتگر بوده و هست. در واقع، ادبیات مربوط به غارتگری، هر طرف رقیب را به عنوان "غارنگر" در نظر می‌گیرد، تا جایی که معترضان اجتماعی یا به‌عنوان *چپاولگر* (looters) (بالقوه یا بالفعل) یا به عنوان *دیوانه* (lunatics) (غیرمنطقی) در نظر گرفته می‌شوند، اما هرگز به عنوان گروهی از مردم در نظر گرفته نمی‌شوند که برای خنثی کردن غارتگری گروه‌های مسلط تلاش می‌کنند (Vahabi, 2009). «تنها اقلیت کوچکی از هر جامعه‌ای روان‌پیش‌اند، اما این افراد احتمالاً در صف اول شورش قرار دارند» (Collier, 2009, p. 135). به‌رغم شواهد تاریخی، مخالفان نیز عاملان اصلی حملات خشونت‌آمیز فرض می‌شوند: «برخلاف تصویری که از مخالفان ترسیم شده که انگار به رژیم‌ها حمله‌ور می‌شوند، بخش عمده‌ای از کشتارها و جریحه‌دار کردن‌ها در جریان خشونت جمعی مدرن توسط سربازان، پلیس و سایر نیروهای سرکوبگر متخصص انجام می‌شود» (Tilly, 1975, p. 495). ارزیابی تیلی حتی در مورد کشورهای لیبرال دموکراتیک نیز معتبر است. نمونه اخیر آن، گزارش کمیته اطلاعات سنا توسط سناتور دایان فاین‌ستین (Dianne Feinstein) است که در ۹ دسامبر ۲۰۱۴ درباره‌ی تکنیک‌های

---

در تجارتی پرسود، یعنی جمع‌آوری غنایم، مشغول بودند. جالب اینجاست که خمینی اموال مصادره شده متعلق به خاندان پهلوی و دیگر صنعتگران بزرگ ایرانی را "غنیمت" نامید. من به‌ویژه از این مفهوم برای توصیف رژیم‌های مصادره‌گر در چارچوب اقتصاد بازار مدرن استفاده می‌کنم، بدون آن که معنای اصلی این اصطلاح را نادیده بگیرم.

علیه تروریسم القاعده در سال‌های پس از حملات ۱۱ سپتامبر به ایالات متحده منتشر شد و توسط این گزارش و رئیس جمهور باراک اوباما، "شکنجه" شناسایی شد.<sup>۳۰</sup>

تمرکز کتاب حاضر بر رفتار ضد غارتگری طعمه است. این توضیح می‌دهد که چرا من به بررسی اقتصاد گریز خواهم پرداخت، اقتصادی که مبتکران آن جمعیت‌های مضطر و گرفتاری‌اند (خریداران حفاظت) که برای ممانعت از تصاحب پادشاهان، اربابان، روحانیون عالی‌رتبه، جنگ‌جویان و دزدان (فروشنندگان حفاظت) اقدام می‌کنند.

از آنجا که ارائه‌ی "حفاظت" یک تکنولوژی سلطه است، پرسشی اصلی این است: چه کسی حفاظت ارائه می‌دهد و نوع رابطه‌ی میان ارائه‌دهنده و مصرف‌کننده‌ی حفاظت چیست؟ از نظر تاریخی، پنج نوع رابطه‌ی اصلی را می‌توان بین ارائه‌دهنده و مصرف‌کننده‌ی حفاظت متمایز کرد: (۱) مالکیت؛ (۲) وفاداری؛ (۳) اطاعت؛ (۴) حفاظت تفویضی؛ (۵) خودحفاظتی (رجوع کنید به جدول ۱-۲). این انواع مختلف ارائه‌ی حفاظت، اشکال ایده‌آل-نوعی‌اند و جنبه‌ی نظری خالص دارند. با این حال، در واقعیت، آنها لزوماً منحصر به فرد نیستند و اغلب در رابطه‌ی هم‌زیستی (مکمل یا/و متناقض) قرار دارند. علاوه بر این، این پنج شکل اصلی شامل سایر اشکال گذرا و نیز انتقالی حفاظت نمی‌شوند.

#### جدول ۱-۲ انواع اصلی تأمین حفاظت

نوع حفاظت	نوع روابط	تسلط شخصی	نوع دولت	نوع بازار حفاظت
مالکیت	بردگی خانگی (اریاب-برده)	بله	دولت-شهر دولت امپراتوری	بازار فروشنده (ارائه‌دهنده)
وفاداری	لرد-تابع	بله	دربار، اشراف جنگجو	بازار فروشنده (ارائه‌دهنده)

۳۰ بر اساس این گزارش، که خلاصه‌ی ۵۲۵ صفحه‌ای از سندی کاملاً محرمانه‌ی ۶۰۰۰ صفحه‌ای است و از حالت طبقه‌بندی خارج شده، این تکنیک‌ها شامل «محرومیت از خواب، شامل بیدار نگه داشتن بازداشت‌شدگان تا ۱۸۰ ساعت [بیش از یک هفته]، معمولاً در حالت ایستاده یا در موقعیت‌های دردناک و استرس‌زا، و گاهی اوقات با دستان بسته بالای سرشان» می‌شود (Collinson and Perez, 2014). اگرچه جورج دبل‌یو بوش کاملاً از عملیات سیا که در داخل با عنوان "تحویل، بازداشت و بازجویی" شناخته می‌شد، حمایت می‌کرد، اما از «تصویر یک بازداشتی که به سقف زنجیر شده، پوشک به تن دارد و مجبور است بر خودش به دستشویی برود» ابراز ناراحتی کرد (Collinson and Perez, 2014). بی‌بی‌سی (۹ دسامبر ۲۰۱۴) هم‌چنین از «غرق کردن مصنوعی، سیلی زدن، تحقیر، قرار دادن در معرض سرما و محرومیت از خواب» به عنوان تکنیک‌های شکنجه صحبت کرد و به رئیس جمهور باراک اوباما اشاره کرد که برنامه‌ی بازجویی سیا را از زمان روی کار آمدنش در سال ۲۰۰۹ متوقف کرد و اذعان کرده که روش‌های مورد استفاده برای بازجویی از زندانیان القاعده شکنجه محسوب می‌شود (www.bbc.com/news/world-30409847). جمهوری‌خواهان در محرمانه نگه داشتن گزارش اتفاق نظر نداشتند. در واقع، در آوریل ۲۰۱۴، سه جمهوری‌خواه در کمیته اطلاعات سنا، از جمله جان مک‌کین (John McCain)، به خارج کردن گزارش از طبقه‌بندی محرمانه رأی مثبت دادند.

[www.mccain.senate.gov/public/index.cfm/2014/12/floor-statement-by-sen-mccain-on-senate-intelligence-committee-report-on-cia-interrogation-methods](http://www.mccain.senate.gov/public/index.cfm/2014/12/floor-statement-by-sen-mccain-on-senate-intelligence-committee-report-on-cia-interrogation-methods)

اطاعت	سلطنت مطلقه و رعایا	بله	سلطنت مطلقه	بازار فروشنده (ارائه‌دهنده)
حفاظت تفویضی	قدرت دولت- شهروند	خیر	سلطنت مشروطه /دمکراسی	بازار خریدار (مصرف‌کننده)
خودحفاظتی	قدرت جمعی قبیله	خیر	جوامع بدون راس	بازار خریدار (مصرف‌کننده)

نوع اول رابطه با برده‌داری خانگی نشان داده می‌شود که در آن یک برده به اجبار فردیت می‌یافت و به یک کالا تبدیل می‌شد. برده به‌عنوان مالکیت ارباب، *انسان‌زدایی* شده بود و مانند حیوانات اهلی، تحت حفاظت صاحب "خود" قرار داشت. در میان یونانیان و رومی‌ها، برده‌ای که قوانین عمومی را نقض می‌کرد، نمی‌توانست توسط مقامات دولتی مجازات شود، زیرا «مجازات برده‌ی متخلف به معنای آسیب رساندن یا تخریب اموال و حفاظت از اموال خصوصی وظیفه اساسی دولت باستان بود. وکلای رومی راه حل هوشمندانه‌ای یافتند: برده را برای مجازات به ارباب تحویل دادند» (Finley, 1998, p. 166). باید افزود که اگر امنیت دولت به خطر می‌افتاد (یا مقامات دولتی چنین تصور می‌کردند)، می‌توانستند بردگان را حتی قتل‌عام کنند<sup>۳</sup>، همان‌طور که در شورش اسپارتاکوس در ۷۱ پیش از میلاد رخ داد. به همین ترتیب، بردگان می‌توانستند در صورت وجود شرایط اضطراری جنگی به‌عنوان رزمنده (مثلاً در ماراتن) به کار گرفته شوند.

یک تابع (subject) "برده" محسوب نمی‌شد، زیرا حتی به‌عنوان فردی "فرو دست" در سلسله مراتب اجتماعی، بی‌خویشاوند نبود و یک انسان محسوب می‌شد. وفاداری، مالکیت را منتفی می‌کند، اما مستلزم یک رابطه‌ی شخصی مطیعانه بین رعیت و تأمین‌کننده‌ی حفاظت (شاه، جنگ‌سالار یا مرجع عالی‌رتبه‌ی مذهبی) است. اتباع باید به کسی که سوگند وفاداری خورده‌اند، خراج پرداخت کنند. دو دولت حاکم نیز ممکن است رابطه‌ای مبتنی بر وفاداری داشته باشند. وفاداری زمانی زیر سوال می‌رود که هیچ انحصاری بر خشونت وجود نداشته باشد، زیرا اتباع می‌توانند از یک نجیب‌زاده‌ی قدرتمند به نجیب‌زاده‌ی دیگری بگریزند و وفاداری شخصی خود را تغییر دهند. اطاعت، شکل خاصی از وفاداری است، زمانی که انحصار ابزارهای خشونت برقرار باشد. رابطه بین فئودال‌ها (vassals) (اشراف) و اربابان در آلمان در اواخر قرون وسطی (بین قرن‌های یازدهم و چهاردهم) مبتنی بر وفاداری بود، نه اطاعت. فئودال‌ها می‌توانستند وفاداری خود را به لردها تغییر دهند، به این دلیل بود که در این دوره، هیچ دولت سرزمینی یا انحصار اعمال قدرت بر یک قلمرو مشخص توسط یک ارباب وجود نداشت؛ لردهای مختلف بر همان سرزمین‌ها حکومت می‌کردند (Volckart, 2000a). ظهور سلطنت مطلقه اغلب نشانه‌ی چنین انحصاری بر یک سرزمین معین و تشکیل یک دولت سرزمینی بود. رعایا مجبور به اطاعت از پادشاه بودند و وفاداری آنها اکنون فراگیر و غیرقابل چالش بود.

<sup>۳۱</sup> پس از سرکوب شورش، جاده کاپوا (Capua) به رم مملو از ۶۰۰۰ برده بود.

در تمام این موارد، سلطه و انقیاد شخصی مفروض است و حمایت توسط ارائه‌دهندگان یا فروشندگان حفاظت تضمین می‌شود. این انواع مختلف رژیم‌های محافظ را می‌توان به‌طور کلی به‌عنوان خراج‌گزاری توصیف کرد که در آن حداکثرسازی خراج، هدف حفاظت از سوی ارائه‌دهنده است. معادله‌ی اساسی رژیمی خراج‌گزار به شرح زیر است:

$$\text{هزینه‌های حفاظت} - (\text{ارزش حفاظت}) = \text{خراج}$$

همان‌طور که در فصل بعدی توضیح داده خواهد شد، این معادله می‌تواند هم ارزش یغما و هم ارزش بازار طعمه را بازمی‌تابد. در برده‌داری خانگی، "هزینه‌های حفاظت" بر عهده ارباب است. این هزینه‌ها شامل سه جزء اصلی می‌شوند: (۱) هزینه‌های معیشت اقتصادی برده (غذا، مسکن و غیره)؛ (۲) هزینه‌های نظارت و مراقبت از برده؛ (۳) هزینه‌های تعقیب برده در صورت فرار. "ارزش حفاظت" قیمت برده در بازار است. در ایتالیا، سیستمی به نام پکیولیوم (Peculium) وجود داشت که طبق آن، برخی از بردگان می‌توانستند با کار کردن به‌عنوان صنعتگر، مغازه‌دار و "تاجر" "مستقل"، صاحبان خود را ثروتمند کنند. در چنین مواردی، هزینه‌های حفاظت گاه بر عهده‌ی برده بود. با صرفه‌جویی در هزینه‌های حفاظت، برده می‌توانست مقداری پول برای خرید آزادی خود پس‌انداز کند، حتی اگر همیشه با اصل و نسب برده‌اش شناخته می‌شد.

کار اجباری اشکال بسیار متنوعی به خود می‌گیرد و محدود به بردگی خانگی نیست. این موارد شامل بردگی ناشی از بدهی، حامی‌پروری، و ارباب‌رعیتی می‌شود، اما محدود به این موارد نیست. با این حال، برده‌داری خانگی با سایر اشکال کار وابسته و اجباری متفاوت است، زیرا برده به کالایی فردی تبدیل می‌شود. سایر اشکال کار اجباری را می‌توان به‌عنوان خراج‌گزاری توصیف کرد. رعیت برده نیست و باید هزینه حفاظت از خود و خانواده‌اش را به تأمین‌کنندگان حفاظت (شاه، ارباب یا مرجع مذهبی) بپردازد. ارائه‌دهنده‌ی حفاظت، هزینه‌های حفاظت (مخارج نظامی و اداری) را متحمل می‌شود. تفاوت بین قیمتی که توسط فرد مورد نظر پرداخت می‌شود و هزینه‌هایی که ارائه‌دهنده برای حفاظت متحمل می‌شود، خراج (یا باج‌گیری) است.<sup>۲۲</sup> در این کتاب، "خراج" به‌عنوان "رانت حفاظتی مطلق" (AR) (Absolute Rent) در نظر گرفته می‌شود که معادل رانت انحصاری فروشنده‌ی حفاظتی است که از جمعیتی گرفتار و زیر اجبار ستانده می‌شود.

اگرچه به حداکثر رساندن خراج هدف کلی همه رژیم‌های خراج‌گزار است، اما بین یک پادشاه-جنگجو و یک پادشاه-کارآفرین تفاوت وجود دارد. اولی یک جنگجو-فرمانروای دیگر در میان دیگر فرماندهان جنگی است و مانند یک فرماندهی عالی‌رتبه نظامی رفتار می‌کند. فرماندهان لشکر، مانند سارگون اکد (Sargon of Akkad)، جنگیزخان و هانیبال، نمونه‌های تاریخی پادشاه-جنگجو هستند. آنها چیزی را بنا نهادند

<sup>۲۲</sup> ایمز و رپ (Ames & Rapp, 1977, p. 167) اصطلاح "اخاذی" (extortion) را به دلیل زیر تریج دادند: «پرداخت برای دفاع یا عدالت تا جایی که سود انحصاری برای دولت داشته باشد، شامل عناصری از اخاذی است». کنراد و اسکاپرداس (Konrad & Skaperdas, 1998, p. 462) نیز اصطلاح "اخاذی" را به‌عنوان «پسرعموی نزدیک به حفاظت» به کار بردند.

که به عنوان "اولین امپراتوری‌های سلطه" شناخته می‌شود (Mann, 1986, chapter 5). این نوع سلطه به نیروی تهاجمی نظامی یک کشور بستگی دارد، اما لزوماً نمی‌تواند بر قلمرو مورد تهاجم‌اش حکومت کند: «یک ارتش با متمرکز کردن نیروهایش به موفقیت دست می‌یافت... اما حکومت بر کسانی که تسلیم شده بودند مستلزم پراکنندگی نیرو بود که به معنای از دست دادن برتری نظامی بود. هیچ فاتحی نمی‌توانست این تناقض را از بین ببرد. همان‌طور که گویند چنگیز خان گفته، نمی‌توان سوار بر اسب بر یک امپراتوری حکومت کرد» (Mann, 1986, p. 142). یک پادشاه-جنگجو در گسترده‌ی منطقه‌ی تعرض ارتش‌اش به‌طور خاص به اندازه‌ی ارتش، حقوق و مزایای ارتش و فناوری نظامی اهمیت می‌دهد. دستگاه اداری دولتی در مقایسه با اندازه‌ی ارتش، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در نتیجه، یک پادشاه-جنگجو اندازه‌ی ارتش را به حداکثر می‌رساند، که این امر با هزینه‌های نظامی حفاظت رابطه‌ی مستقیم دارد.

برخلاف یک پادشاه-جنگجو که مانند مدیر یک ارتش رفتار می‌کند، یک پادشاه کارآفرین بیشتر مانند مالک یک ارتش رفتار می‌کند. اگر پادشاه یک پادشاه مطلقه باشد و انحصار خشونت را اعمال کند، می‌تواند مانند مالک یک ارتش رفتار کند. یک پادشاه مطلقه علاقه‌ای به حداکثرسازی اندازه‌ی ارتش (یا هزینه‌های نظامی) به خودی خود ندارد؛ او به‌طور خاص علاقه‌مند به حداکثرسازی رانت حفاظتی مطلق (باج و خراج) است، حتی اگر این امر مستلزم صرفه‌جویی قابل توجهی در هزینه‌های نظامی باشد. پادشاه مطلقه می‌تواند از خراج برای افزایش تولید و تجارت استفاده کند، همان‌طور که کولبر (Colbert) در گسترش صنعت و تجارت فرانسه در مستعمرات سابق هلند در هند غربی (West Indies) انجام داد (Wolsey Cole, 1939). اما او می‌توانست آن را صرف حیف و میل‌ها مجلل و شهرک‌سازی‌های نظامی گسترده کند، همان‌طور که پادشاه پرتغال انجام داد. یک حکومت نظامی یا یک امپراتوری به رهبری یک کاست (caste) نظامی نیز از خشونت برای غارت و گرفتن خراج استفاده می‌کند. با این حال، برخلاف سلطنت مطلقه، هدف آن به حداکثر رساندن اندازه ارتش و سلطه‌ی سرزمینی است، حتی اگر منجر به از دست دادن سهم زیادی از خراج شود. نقش اقتصادی خشونت در این دو نوع رژیم خراج‌گزار کاملاً متفاوت است، زیرا تنها تحت یک سلطنت مطلقه ممکن است از خشونت به‌عنوان منبعی برای انباشت سرمایه استفاده شود، در حالی که اربابان نظامی عمدتاً از آن برای گسترش سرزمینی و چپاول استفاده می‌کنند.

میزان رانت حفاظتی مطلق (خراج) به ارزش یغمایی دارایی‌ها بستگی دارد، یعنی به سختی یا آسانی مصادره یا تصاحب یک دارایی. چهار بُعد در مصادره یک دارایی حیات‌اند: (۱) تحرک؛ (۲) دسترسی؛ (۳) تمرکز؛ (۴) قابلیت اندازه‌گیری. هرچه یک دارایی متحرک‌تر، غیرقابل دسترس‌تر، پراکنده‌تر و ارزیابی و اندازه‌گیری آن دشوارتر باشد، مصادره آن دشوارتر و ارزش‌گریز آن کم‌تر و ارزش یغمایی آن بیشتر خواهد بود. هرچه دارایی غیرمنقول، در دسترس، متمرکز و ارزیابی و/یا اندازه‌گیری آن آسان‌تر باشد، مصادره آن سهل‌تر، ارزش یغمایی آن کم‌تر و ارزش‌گریز آن بیشتر خواهد بود. برای مثال، مالکیت زمین بیشتر از سرمایه تجاری و مالی مستعد اقدامات مصادره‌گرانه/غارت‌گرانه است. عوامل دیگری نیز در تعیین ارزش یغمایی یا گریز مؤثرند که از جمله آنها می‌توان به نسبت ارزش بر وزن، ناشناس بودن و قابلیت ذخیره‌سازی (storability) اشاره کرد. تمام عوامل اصلی مؤثر بر ارزش یغمایی و گریز دارایی‌ها در فصل ۶ مورد بحث قرار خواهد گرفت.

این هزینه‌ها را می‌توان هزینه‌های تعارض یا تصاحبگری نامید و هزینه‌های لغو حقوق مالکیت هستند. پیرو آثار قبلی‌ام (Vahabi, 2010a, 2011a)، در فصل‌های ۵ و ۶ نشان خواهم داد که ارزش یغمایی و ارزش گریز یک دارایی (هزینه‌های تصاحب) اساساً با هزینه‌های تراکنشی (هزینه‌های ایجاد حقوق مالکیت) متفاوت است.

فصل ۶ نظریه‌ای در مورد تراکنش‌های غیرارادی معرفی می‌کند و تمایز بین ارزش اقتصادی یک دارایی و ارزش یغمایی آن را مورد بحث قرار می‌دهد. برای درک هزینه‌های تصاحب، دارایی‌های گریزان بر اساس قابلیت تحرک و تصاحب‌پذیری از دارایی‌های دربند متمایز خواهند شد. هزینه‌های تصاحب به‌عنوان هزینه‌های فرار از فرماسیون دولت، در درک اقتصاد گریز بسیار مهم‌اند. تحلیل روشنگرانه‌ی اسکات (Scott, 2009, chapter 6) از "فرهنگ و کشاورزی گریز" در یکی از بزرگترین فضاهای غیردولتی باقی‌مانده در جهان، یعنی توده‌ی کوه‌های جنوب شرقی آسیا (زومیا<sup>۳۳</sup>)، شواهد تاریخی غیرقابل انکاری را برای توسعه‌ی اقتصاد گریز به‌عنوان یک استراتژی ضدغارتگرانه جوامع بدون رأس کوه‌نشینان در برابر دولت‌های دره‌های برنج‌کاری (padi valley) ارائه می‌دهد.

او به شکلی قانع‌کننده نشان می‌دهد که اقتصاد گریز، تکنیک‌های خاصی از تولید، به ویژه جابجایی کشت (shifting cultivation) را بهبود بخشید؛ شیوه‌هایی که در غیر این صورت هرگز تحت یک جامعه دولتی کاوش نمی‌شد. جالب‌تر این که اسکات استدلال کرد که ساکنان کوهستان، که در مقایسه با مردم دره، با برچسب‌های "خام" در مقابل "پخته"، "وحشی" در مقابل "رام"، "بربر" در مقابل "تمدن" شناخته می‌شدند، و در وضعیت تولید بدوی، "بومی" محسوب می‌شدند، پیش از این ساکنان دولت‌های دره‌های برنج‌کاری بوده‌اند. جابجایی کشت (swiddening) «رایج‌ترین استراتژی کشاورزی-سیاسی در برابر یورش‌های دولت‌سازی و تصاحب زمین توسط دولت» بود (Scott, 2009, p. 193). این تفسیر، ضربه‌ای مهلک به نظریه‌ی داروینیسیم اجتماعی در درک مسیر تمدن است که پیشرفت را به‌عنوان مراحل تدریجی و متوالی ادغام جوامع بدون رأس در ساختارهای دولتی ترسیم می‌کند. پیر کلاستر (Pierre Clastres)، انسان‌شناس و قوم‌شناس فرانسوی (Clastres, 1977, p. 160) نیز جسورانه از دیدگاه داروینیسیم اجتماعی انتقاد کرده بود: «تاریخ یک پیش‌روی تک‌سویه است، که هر جامعه‌ای محکوم به ورود به آن تاریخ و گذر از مراحل است که از وحشی‌گری به تمدن منتهی می‌شود». کلاستر نقشی پیشگام در تصریح این نکته داشت که "قبایل" جستجوگر و شکارچی آمریکای جنوبی پس از تسخیر، نه تنها بومیان بدوی "وحشی"، بلکه ساکنان سابق فرماسیون‌های دولتی بودند که کشاورزی ثابت بر زمین را رها کردند تا از انقیاد دولت‌های غارتگر بگریزند.

بک (Beck, 1986, p. 172) نیز با بررسی ساختار قبیله‌ای در خاورمیانه، استدلال کرد که کوچ‌نشینی اغلب یک سازگاری سیاسی بوده است، مانند مورد ترکمن‌هایی که در مرز دولت‌های ایران و روسیه ساکن بودند. با این حال، او یک مورد استثنا، یعنی

<sup>۳۳</sup> در مورد ریشه‌شناسی اصطلاح زومیا (Zomia)، اسکات (2009, p. 14) توضیح می‌دهد که "Zo" یک اصطلاح نسبی به معنای "دورافتاده" و "Mi" به معنای "مردم" است. این اصطلاح مربوط به مردمی است که در تپه‌ها زندگی می‌کنند.

قشقایی‌های ایران را شناسایی کرد که در آن دامپروری کوچ‌نشین (pastoralism) یک سازگاری سیاسی نبود. در واقع، برای قشقایی‌ها، «یک‌جان‌نشینی یا اسکان جزئی اغلب نشانه‌ای از اختلاف نظر یا بی‌علاقگی سیاسی بود» (Beck, 1986, p. 243).

اسکات همین روش تحقیق را دنبال کرد و آن را با یک تاریخ آنارشیستی عالی از مناطق مرتفع جنوب شرقی آسیا تکمیل کرد. او نشان داد که انتخاب تکنیک کشاورزی ممکن است منعکس‌کننده‌ی یک تصمیم سیاسی میان تابع دولت بودن یا "قبیله‌ی تپه‌نشین" بودن باشد. متشابهاً، محصولات کشاورزی ممکن است با توجه به ویژگی‌هایی انتخاب شوند که در تقابل با اقدامات تصاحب‌گرانه مقاوم باشند. محصولاتی که هزینه‌های جمع‌آوری مالیات آنها بیشتر از میزان مالیات است، در برابر تصاحب مقاوم‌اند. برای مثال، ارقامی که نسبت ارزش به وزن آنها پایین است، مانند محصولات ریشه‌ای، تقریباً در برابر تصاحب کاملاً مقاوم هستند. سیب‌زمینی نه تنها در گذشته‌های دور، بلکه در دهه ۱۹۸۰ نیز نمونه بارزی از کشاورزی گریز است، زمانی که دولت نظامی برمه دستور قیمت‌های خرید مصادره‌گرانه‌ی این رقم‌های گیاهی (cultivars) را صادر کرد. «دهقانان مخفیانه سیب‌زمینی شیرین می‌کاشتند، محصولی که مشخصاً ممنوع بود. آنها به سیب‌زمینی شیرین روی آوردند زیرا پنهان کردن این محصول آسان‌تر، و تصاحب آن تقریباً غیرممکن بود» (Scott, 2009, p. 196). اسکات ویژگی‌های گریزپذیر محصولات کشاورزی را شناسایی کرد و جدولی جامع از ویژگی‌ها را به اختصار ارائه داد (ibid., Table 3, pp. 202-204).

در این کتاب، مفهوم «محصولات گریزپذیر» به دارایی‌های گریزپذیر نیز تعمیم داده خواهد شد. علاوه بر نسبت ارزش به واحد وزن، ویژگی دارایی (قابلیت به‌کارگیری مکرر) (redeployability)، دسترسی، پراکندگی و قابلیت اندازه‌گیری، ابعاد دیگری هستند که ارزش گریزپذیری را دریند بودن دارایی‌ها را تعیین می‌کنند. دارایی‌های گریزپذیر محدود به دارایی‌های سرمایه‌ی فیزیکی نیستند. سرمایه‌ی انسانی یکی دیگر از منابع اصلی دارایی‌های گریزپذیر است. امواج مختلف مهاجرت سیاسی گسترده از ایران از سال ۱۹۷۹، از جمله اقلیت‌های قومی و مذهبی مانند کرد، بلوچ، یهودی، ارمنی، بهایی و دراویش، در رابطه با اقتصاد گریز برجسته خواهند شد.

تفاوت بین ارزش اقتصادی یک دارایی و ارزش یغمایی آن، خراج است. مصرف‌کننده‌ی حفاظت می‌کوشد تا میزان خراج را به حداقل یا "رانت‌های تفاضلی حفاظت" (Differential Rent) را به حداکثر برساند. رانت تفاضلی (DR) تفاوت بین قیمت‌های حفاظتی است. اگر مصرف‌کننده A به‌طور متوسط قیمت  $P_a$  برای حفاظت از خود بپردازد و مصرف‌کننده B به‌طور متوسط قیمت  $P_b$ ، آنگاه:

$$\text{رانت تفاضلی حفاظت (DR)} = P_a - P_b$$

برای مصرف‌کننده‌ی حفاظت، ایده‌آل این است که قیمتی بپردازد که فقط هزینه‌ی حفاظت را پوشش دهد.<sup>۳۴</sup> در حالی که رانت مطلق (AR) یا خراج، رانت حفاظت

<sup>۳۴</sup> با توجه به معادله (۱-۱)، وقتی خراج برابر صفر باشد، آنگاه ارزش حفاظت مساوی هزینه‌های حفاظت است.

ارائه‌دهندگان (فروشنندگان) را از جمعیتی تحت فشار و گرفتار اندازه‌گیری می‌کند، رانت تفاضلی (DR) نشان‌دهنده‌ی مزایای اقتصادی‌ست که مصرف‌کنندگان (خریداران) حفاظت از آن بهره‌مند می‌شوند.

وقتی خراج صفر باشد، بازار حفاظت خریداران را داریم. من یک رژیم دموکراتیک را بازاری تعریف می‌کنم که در آن خراج صفر باشد. یک رژیم حفاظتی مبتنی بر خودحفاظتی یا بر اساس بازار حفاظت تفویضی که در آن خریداران حفاظت خود را به نمایندگان منتخب خود (و نه اربابان‌شان) تفویض می‌کنند، یک رژیم دموکراتیک است. این دو نوع تأمین حفاظت در دو ردیف آخر جدول ۱-۲ نشان داده شده‌اند. در هر دو مورد، رانت مطلق (AR) (خراج) صفر است. فصل‌های ۳، ۴ و ۶ به بررسی اقتصاد گریز و اثبات دسته‌بندی مختلف آن، از جمله دارایی‌های دربند و گریزپذیر، و نیز رانت‌های مطلق و تفاضلی (AR & DR) خواهند پرداخت.

## ۱-۵ منطق اقتصادی فضای دولتی

جریان اصلی اقتصاد، پیگووین (Pigouvien)<sup>۳۰</sup> را به‌عنوان یک دولت سیاسی خیرخواه را که تابع فایده‌رسانی (utility function)<sup>۳۱</sup> جمعی را به حداکثر می‌رساند، پیش می‌کشد (Lange, [1936] 1964) که در آن مرزهای دولت توسط کالاها و خدمات عمومی تعیین می‌شود (Samuelson, 1954; Musgrave and Musgrave, 1973). علم اقتصاد با فرض وجود یک سیستم کامل از بازارها با حقوق مالکیت کاملاً تعریف شده و انتقال‌شدنی آغاز می‌شود. عبارت "در آغاز بازارها وجود داشتند" (Williamson 1975, p. 20) این عرف عموماً مقبول میان اقتصاددانان را تکرار می‌کند.

برنامه‌ی تحقیقاتی ویلیامسون (یعنی بررسی مرزهای شرکت‌ها) کاملاً با رد یک دولت ابتدایی هابزی (Hobbesian) یا لویاتان (Leviathan) سازگار بود. با این حال، این فرض نتیجه‌ی مستقیمی دارد. ویلیامسون با محدود کردن دامنه‌ی هزینه‌های تراکنشی،

<sup>۳۰</sup> مالیات پیگو، که به نام اقتصاددان بریتانیایی آرتور سی پیگو (Arthur C. Pigou) در سال ۱۹۲۰ نام‌گذاری شده است، مالیاتی‌ست که بر یک معامله بازار اعمال می‌شود و یک اثر جانبی منفی یا هزینه اضافی ایجاد می‌کند که توسط افرادی که مستقیماً در معامله دخیل نیستند، متحمل می‌شود. مالیات بر سیگار و مالیات کربن بر شرکت‌ها از جمله نمونه‌های این نوع مالیات هستند. (مترجم) منبع:

<https://taxfoundation.org/taxedu/glossary/pigouvian-tax/>

<sup>۳۱</sup> تابع فایده‌رسانی (utility function) در اقتصاد، نمایش ریاضی ترجیحات مصرف‌کننده است که یک مقدار عددی (فایده‌رسانی) را به بسته‌های مختلف کالاها یا خدمات اختصاص می‌دهد تا رضایتی را که آنها فراهم می‌کنند، بازتاب دهد. این روش برای مدل‌سازی انتخاب مصرف‌کننده با مقایسه‌ی فایده‌رسانی گزینه‌های مختلف استفاده می‌شود، که در آن بسته‌های ترجیحی‌تر، امتیاز فایده‌رسانی بالاتری دریافت می‌کنند و به اقتصاددانان کمک می‌کنند تا بفهمند که چرا مصرف‌کنندگان تصمیمات خاصی می‌گیرند و چگونه منابع را برای به حداکثر رساندن رضایت تخصیص می‌دهند. (مترجم) منبع:

<https://www.investopedia.com/ask/answers/072915/what-utility-function-and-how-it-calculated.asp#:~:text=Economists%20use%20utility%20function%20to,to%20assume%20a%20competitive%20advantage.>

سرقت، غارت، و هرگونه فعالیت تصاحبگرانه و اعمال خشونت‌آمیز قانون را قاطعانه از تحلیل تراکنش‌محور خود حذف کرد (رجوع کنید به فصل ۵).

اگرچه این فرض اقتصاد بازار "صلح‌آمیز" برای تمرکز بر سازوکار داخلی شرکت‌های مدرن (سلسله‌مراتب‌ها) متناسب است، اما برای درک فضای دولت مفید نیست. اخیراً ادبیات اقتصادی برای بررسی ظهور و هم‌چنین تأثیر ناامنی یا فعالیت تصاحبگرانه بر عملکرد اقتصادی گسترش یافته است. در حالی که شاخه‌ی اقتصاد تراکنشی دانشگاه واشنگتن به طور گسترده در نگارش نسخه ادبی این مجموعه آثار مشارکت داشته است، طرفداران مدل‌های بی‌ثباتی اجتماعی-سیاسی<sup>۳۷</sup> یک نسخه رسمی را پرورش داده‌اند.

هر دو جریان با یک دولت غارتگر یا "هابزی" آغاز می‌کنند که مقدم بر روابط بازار است و روابط متعارض و قهری را در بر می‌گیرد. «آغاز این مدل در زمانی است که مقدم بر هرگونه تعامل اجتماعی/دوطلبانه است. افراد در آن زمان در یک "وضعیت طبیعی" (state of nature) هابزی زندگی می‌کردند. کسانی که زنده می‌ماندند، بدبختی است که می‌توانستند حداقل بخشی از آن چه را که جمع‌آوری و شکار می‌کردند، برای خود نگه دارند... آنها مجبور بودند از آن چه به دست می‌آوردند محافظت کنند و بنابراین "هزینه‌های تراکنش" (همان‌طور که این اصطلاح در اینجا تعریف شده است) متحمل می‌شدند (Barzel, 2002, pp. 267-268; تأکید اضافه شده است). در اینجا، برخلاف فرض ویلیامسون، هزینه‌های تراکنش به مثابه هزینه‌های حفاظت و تجاوز تعریف می‌شوند و به گونه‌ای گسترش می‌یابند که شامل وضعیت هابزی پیشامبدله (pre-exchange) نیز بشوند. از این نظر، هیچ تفاوتی بین هزینه‌های تصاحب (لغو حقوق مالکیت) و هزینه‌های استقرار حقوق مالکیت وجود ندارد.

به گفته بارزل (2002)، افراد در ابتدا هیچ حق قانونی بر دارایی‌هایی که به دست آمده ندارند، زیرا هیچ نهاد قانونی وجود ندارد. با این حال، آنها (حداقل تا حدی، با توسل به توانایی) "حقوق اقتصادی" شبیه به "حقوق طبیعی" هابز بر این دارایی‌ها دارند. بنابراین هزینه‌های تراکنش شامل تخصیص تصاحبگرانه‌ی منابع از طریق تصرف و سرقت می‌شود: «در واقع، شما امروز حتی صاحب سیب‌هایی هستید که قصد دارید فردا از درخت همسایه‌تان بدزدید. از آنجا که احتمال تصرف یا سرقت دارایی‌ها زیاد است، دارایی‌هایی که ممکن است کاملاً باصاحب به نظر رسند، تنها تا حدی متعلق به آنهایند. احتمال سرقت (یا تصرف) یک دارایی و هم‌چنین سطح حفاظت از آن، به ارزش آن بستگی دارد (Barzel, 2002, p. 15). بنابراین، حقوق اقتصادی با "قدرت" نسبی افرادی تعریف می‌شود که قادر به ایجاد نظم و برقراری حقوق قانونی هستند. اقتصاددانان با فلسفه لیبرال حقوق که "وضعیت طبیعی" اولیه (آنارش) را در مقابل "وضعیت قانونی" (لویاتان) قرار می‌دهد، موافقت<sup>۳۸</sup>.

<sup>۳۷</sup> این مدل‌ها شامل مدل‌های اقتصادی غارت و هم‌چنین مدل‌های تعادل عمومی شورش‌های جمعی می‌شوند (برای بررسی دقیق این مدل‌ها، رجوع کنید به: Drazen, 2000; Vahabi, 2004, pp. 63-87; 2009b).

<sup>۳۸</sup> برای جزئیات بیشتر در مورد تفاوت‌های این دو شاخه از رویکرد تراکنشی در رابطه با تصاحب، رجوع کنید به فصل ۵.

گذار از یک جامعه‌ی "وحشی" بی‌دولت به یک نظم دولتی "متمدن" یک فرآیند تکاملی کارآمد در نظر گرفته می‌شود. اگرچه اقتصاددانان در مورد ماهیت خیرخواهانه (Levi, 1981 ; Lal, 1984) یا بدخواهانه‌ی دولت (Grindle, 1991 ; Evans, 1995) توافق ندارند، اما اغلب در این ایده که لویاتان برای عملکرد اقتصادی مفیدتر از هرج‌ومرج است، اتفاق نظر دارند. برای مثال، بیتس، گرایف و سینگ ( Bates, Greif and Singh, 2002, p. 600) جوامع بدون دولت را با جوامع دارای دولت مقایسه می‌کنند و ادعا می‌کنند: «در چنین جوامعی [بی‌دولت]، می‌بینیم که فقر می‌تواند بهای صلح باشد. عکس این قضیه نیز صادق است: خشونت می‌تواند بهای رفاه باشد». و در امتداد: «برای فرار از تقابل بین صلح و رفاه، چنین جوامع [بی‌دولت] ممکن است به دنبال معرفی یک شکل متمرکز از نظم سیاسی باشند» (همان‌جا، ص. ۶۰۶؛ داخل پرانتز اضافه شده است). اگر کمبود، منشاء منازعه است، مشخص نیست که چرا فقر به جای این که آبخشور تنازع باشد، باید با صلح همزیست باشد. در واقع، بنیانگذاران "انسان‌شناسی اقتصادی" معتقدند که جنگ در اقتصاد بدوی رواج داشته است، زیرا این "اقتصاد معیشتی"<sup>۲۹</sup> بوده که در آن فقر و کمبود غالب بوده است (Clastres, 2010, pp. 246–254). به همین ترتیب، چرا رفاه و وفور باید منجر به درگیری گردد؟ اگر کمبود منشاء تنازع فرض شود، بده بستان (trade-off) بین صلح و رفاه متناقض است.

کنراد و اسکاپرداس (Konrad & Skaperdas, 2012) در مورد بده بستان بین صلح و رفاه بحث نمی‌کنند. آن‌ها در مدل‌سازی ظریف خود در مورد ظهور دولت، ابتدا سعی می‌کنند نشان دهند که اگرچه خودگردانی برای مردم بهترین گزینه است، اما یک رژیم پایدار نیست و حفاظت باید یا توسط اربابان رقیب یا توسط استبداد سازماندهی شود. اگرچه آنها ماهیت غارتگرانه استبداد را برجسته می‌کنند، اما نشان می‌دهند که انحصار خشونت که منجر به "تراژدی اجبار" می‌گردد کارآمدتر از فقدان چنین انحصاری است.

منتقدان اولیه‌ی آوارشی در سنت انتخاب عمومی (Tullock, 1972, 1974; Nozick, 1974) تقریباً متفق‌القول بودند که دولت یک شر ضروری است. تمایز اولسون بین منافع "محدود" یک راهزن سیار در مقابل منافع "فراگیر" راهزنی ساکن به همین نتیجه منجر می‌شود (McGuire and Olson, 1995). با این حال، بسیاری از محققان اخیر انتخاب عمومی، مانند بروس بنسون (Bruce Benson)، رابرت اکلاند (Robert Euklund)، آنتونی دِ جاسای (Antony de Jasay) و پیتر لیسون (Peter Leeson)، این فرض را به چالش کشیده‌اند و این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا لویاتان همیشه برای عملکرد اقتصادی مفیدتر از هرج‌ومرج است یا خیر (Leeson, 2007c ; Powell and Stringham, 2009 ; Leeson and Williamson, 2009 ; 2007d).

بررسی ادبیات اقتصادی در مورد گذار از هرج‌ومرج به نظم نشان می‌دهد که پویایی این گذار اغلب بر اساس هزینه‌ها و مزایای ارائه‌دهندگان (فروشنندگان) حفاظت توضیح داده می‌شود. به حداکثر رساندن میزان خراج (AR) به عنوان عامل توضیحی گذار در نظر گرفته می‌شود. اما در مورد مصرف‌کنندگان (خریداران) حفاظت چگونه؟ منافع آنها

<sup>۲۹</sup> کلاستر (Clastres, 2010, pp. 2010) اقتصاد معیشتی را اقتصادی تعریف می‌کند که به وحشیان اجازه می‌دهد تا امرار معاش کنند یا بقا داشته باشند.

تا جایی که در هزینه‌ها و مزایای ارائه‌دهندگان وارد می‌شوند، در تحلیل گنجانده شده است. منطق اقتصادی ارائه‌دهندگان حتی برای درک رفتار مصرف‌کنندگان نیز بسط داده شده است. برای مثال، قیام یا انقلاب علیه نظم سیاسی اغلب به عنوان "هرج‌ومرج" بازنمایی می‌شود و نه هم‌چون اقدامی ضدغارتگری، بلکه شکلی از غارتگری (رفتار حریصانه یا رانت‌جویانه) در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، گروس‌من (Grossman, 1991, p. 913) قیام را به گونه‌ای تعریف می‌کند که تمایز بین "انقلابیون" و "راهزنان" محو می‌شود: «تحلیلی که در ادامه می‌آید، قیام به‌طور کلی شامل هرگونه اقدام قهرآمیز علیه سیستم تثبیت‌شده‌ی حقوق مالکیت و مالیات تعریف می‌شود. این تعریف بین شورشیان یا انقلابیون... و راهزنان یا دزدان دریایی تمایزی قائل نمی‌شود... در موارد واقعی، این تمایز می‌تواند مبهم باشد».

مشکل این رویکرد این است که پویایی فضای دولت فقط بر اساس حداکثرسازی خراج (AR) ارائه‌دهندگان حفاظت (گروه‌های مسلط) تعریف می‌شود و از مقاومت متقابل مصرف‌کنندگان (زیردستان) چشم می‌پوشد. استراتژی‌های ضدغارتگری مصرف‌کنندگان حفاظت شامل به حداکثر رساندن رانت تفاضلی (DR) یا به حداقل رساندن میزان خراج (AR) به صفر است. اشکال مختلف فریاد و گریز بر فضای دولت تأثیر می‌گذارند. در حالی که هر دولت سرزمینی بر اساس یک قلمرو ژئوپلیتیکی مشخص با خطوط مرزی رسمی تعریف می‌شود، فضای دولت فضایی است که به‌طور مؤثر توسط دولت اداره می‌شود. برای مثال، کوه‌ها، جنگل‌های گرمسیری، بیابان‌ها، باتلاق‌ها و مرداب‌ها معمولاً در دوران پیش‌استعمار مناطق غیردولتی بودند. بنابراین می‌توانیم بین «جغرافیایی که بیشتر پذیرای کنترل و تصرف دولت است (فضای دولتی) و جغرافیایی که ذاتاً در برابر کنترل دولت مقاوم است (فضای غیردولتی)» تمایز قائل شویم (Scott, 2009, p. 48). اسکات مثال‌های زیادی در مورد این تفاوت ارائه می‌دهد که در جدول ۱-۳ خلاصه شده‌اند.

علاوه بر مناطق گزارش‌شده که در جدول ۱-۳ نشان داده شده است، می‌توان از بسیاری از مناطق دیگر نیز نام برد. برای مثال، تورا بورا در کوه‌های سفید، منطقه‌ی کوهستانی پامیر در شمال شرقی افغانستان، کوه‌های هندوکش و منطقه کوهستانی دره‌ی اندراب در افغانستان مناطق غیردولتی بودند که ابتدا در برابر حمله شوروی در سال ۱۹۷۹ (Grau, 1996) و سپس تاکنون در برابر حضور آمریکا مقاوم بوده‌اند. منطقه‌ی مهم دیگر کردستان است. منطقه‌ی کوهستانی ایران، عراق، سوریه و ترکیه مکانی است که گردها، قومی بی‌دولت،<sup>۴۰</sup> در آن پراکنده‌اند. قلعه‌های بلند کوه، دره‌های عمیق و جنگل‌ها قرن‌هاست که منطقه‌ای طبیعی برای مقاومت گروه‌های قومی بدون دولت گرد بوده است. منطقه هرور عراق در نزدیکی کوه متینا و کوه‌های قنديل، مناطقی برای پیشمرگه‌های شورشی (جنگجویان مسلح کرد) هستند. مقاومت کردی در ترکیه به رهبری حزب کارگران کردستان (PKK) که غیرقانونی اعلام شده است، نفوذ خود را در منطقه شم‌دینلی (ترکیه) در نزدیکی مرز کوهستانی با ایران و عراق افزایش می‌دهد

<sup>۴۰</sup> باید اضافه کنم که تا همین اواخر "بدون دولت" بود، زیرا پس از حمله ایالات متحده به عراق، کردستان عراق منطقه‌ای خودمختار در شمال عراق است که ۴۰۶۴۳ کیلومتر مربع (۱۵۶۹۲ مایل مربع) مساحت و تقریباً ۴ میلیون نفر جمعیت دارد.

(Faiola, 2012). مقاومت آن در برابر ارتش ترکیه حتی با "تورا بورا" مقایسه شده است (Eshel, 2014). منطقه‌ی بین عراق و سوریه در سال ۲۰۱۴ میدان نبرد فعالیت‌های نفرت‌انگیز دولت اسلامی عراق و شام (یا داعش) بوده است. مثال آخر، منطقه‌ی خشک، بیابانی و کوهستانی بلوچستان است که در جنوب غربی پاکستان و جنوب شرقی ایران واقع شده است. بلوچ‌ها ۳۰۵۷ درصد از ۱۶۵۰۸ میلیون نفری جمعیت پاکستان را تشکیل می‌دهند. منطقه مرکزی بلوچ‌ها و یک منطقه بلوچ‌نشین در امتداد کمر بند ساحلی مکران در پاکستان که با ناامنی غذایی و ستیزه‌جویی مشخص می‌شود (Siddiga, 2012) مناطق غیردولتی برای ارتش آزادی‌بخش بلوچ (BLA) هستند که علیه رئیس‌جمهور مشرف در پاکستان برای خودمختاری ایالتی می‌جنگند. منطقه‌ی بیابانی هم‌چنین حوزه‌ی طبیعی غیردولتی برای قبایل بلوچ در ایران است. حزب مردم بلوچستان (به‌عنوان بخشی از ائتلاف با کردها، ترک‌های آذری و اعراب خوزستان) در برابر جمهوری اسلامی ایران مقاومت می‌کند (Harrison, 2006).

مثال‌های من نشان می‌دهند که فضای بالقوه‌ی دولت باید به وضوح از فضای مؤثر دولت متمایز شود. منطقه‌ی بالقوه‌ی دولت مربوط به خطوط مرزی رسمی یک دولت سرزمینی مشخص است که نه تنها شامل مناطق دریایی و زمینی، بلکه شامل فضای هوایی نیز می‌شود. تعریف سه‌بعدی از فضای دولت، جنبه‌ای از فضای دولت را که اهمیت فزاینده‌ای دارد، یعنی هوا و صدا که حقوق مالکیت آنها هنوز به روشنی مشخص نشده است، در بر می‌گیرد. فری (Frey, 2001) با شرح ایده خود از "حکومت‌های غیرسرزمینی"، به نمونه‌های زیادی از حوزه‌های قضایی با هم‌پوشانی رقابتی عملکردی (Functional Overlapping competing jurisdictions, [FOCJJ]) اشاره می‌کند که در آن‌ها دولت‌های ملی به سختی می‌توانند هیچ اختیاری اعمال کنند. یکی از نمونه‌های برجسته این نوع حوزه‌های قضایی، شرکت اینترنتی برای نام‌ها و شماره‌های واگذار شده، آیکن (Internet Corporation for Assigned Names and Numbers) است، نهادی که اکنون نام‌های دامنه‌ی اینترنتی را اداره می‌کند. «این سازمان می‌تواند به خوبی به یک نهاد نظارتی جهانی بدون هیچ مرز سرزمینی تبدیل شود. در حالی که قوانین حاکم بر رفتار تجاری عمدتاً مختص به یک کشور هستند، اینترنت چنین مرزهای جغرافیایی را نمی‌پذیرد و شرکت‌های اینترنتی می‌توانند با تغییر محل سرورهای خود از یک حوزه قضایی به حوزه قضایی دیگر نقل مکان کنند. آیکن یک نهاد دولتی نیست (اگرچه توسط دولت ایالات متحده آغاز شد)؛ بلکه بر اساس شفافیت و همکاری است تا مقررات بسته اداری» (Frey, 2001, p. 173).

## جدول ۳-۱ نمونه‌هایی از فضاهاى غیردولتى

نوع فراریان/یاغی‌ها	دوره‌های تاریخی مهم	ویژگی‌ها	فضای غیردولتی
فراریان، شورشیان و راهزنان	مقاومت در برابر ارتش بریتانیا در جنگ دوم انگلیس و برمه (۱۸۸۵-۱۸۸۷)؛ قیام هسایا سن (۱۹۳۰-۱۹۳۲)؛ پایگاه اصلی حزب کمونیست برمه به مدت سی سال تا سال ۱۹۷۵	قطعه کوهستانی جنگلی به طول ۴۰۰ کیلومتر و عرض ۶۵ تا ۲۰۰ کیلومتر در برمه، بین رودخانه ایراوادى (Irrawaddy) و رودخانه سیتانگ (Sittang)	پگو یوما (Pegu Yoma)
مردم فراری شکست خورده، شورشیان و راهزنان	سه هزاره یا بیشتر برای فرار فقط با قایق، که توسط صدام حسین پس از خسارات عظیم جنگ ایران و عراق که در همان منطقه رخ داد، تخلیه شد.	بین دجله و فرات در مرز ایران و عراق	مرداب متروپلیتن
بردگان، سفیدپوستان یاغی، جنوپی‌هایی که از خدمت سربازی اجتناب می‌کنند، فراریان از ارتش، یاغی‌ها، مشروب‌سازان الکلی، شکارچیان، بُزندگان درخت و تله‌گذاران	هزاران برده برای چندین نسل	مرز شرقی ویرجینیا و کارولینای شمالی	باتلاق عظیم دیزمال (The great dismal swamp)
انقلابیون، کمونیست‌ها، دزدان دریایی	علیه دولت فرانسه و سایگون تحت حمایت ایالات متحده؛ تهدیدی بزرگ برای تجارت دریایی هلند و بریتانیا در جنوب شرقی آسیا؛ تنگه‌ی ملاکا (Melaka) حتی امروز	جاده‌های دریایی که در آنها "قایق‌های کوچک" می‌توانستند عبور کنند "اما کشتی‌های بزرگتر" نمی‌توانستند: انقلابیون و کولی‌های دریایی	محیط‌های ساحلی در جنوب شرقی آسیا (Mekong, Chao Praya & Irrawaddy)
برده‌های آفریقایی فراری	فرار از برده‌داران	پالمراس (Palmeras) در برزیل؛ گویان هلند؛ کاراییب؛ فلوریدا و ویرجینیای شمالی	جوامع بردگان آفریقایی مارونی (Maroons)

توسعه‌ی پهباده‌ها و سیاست خارجی اخیر آمریکا در شکار انسان استراتژیک افراد در پاکستان، سومالی، یمن، لیبی و افغانستان، توجه را به این بُعد حیاتی از فضای دولتی جلب می‌کند. به‌عنوان مثال، ترور انور العولقی، شهروند آمریکایی متهم به رهبری سازمانی القاعده در شبه جزیره عربستان در سپتامبر ۲۰۱۱ توسط یک حمله پهبادی آمریکا در یمن، مساله‌ی مهمی را در مورد نقض حریم هوایی مطرح کرد. «این جنجال از آنجا ناشی می‌شود که آیا دولت یمن (یمن متحد حیاتی ایالات متحده است) رسماً از این اقدام حمایت کرده است یا این که ایالات متحده در واقع حریم هوایی آن را برای کشتن یک جنگجوی مظنون نقض کرده است. این پرسش مهم از اهمیت بیشتری برخوردار است: کدام خطرناک‌تر است - وعده‌های القاعده برای تلافی یا واکنش مردم یمن به نقض حریم هوایی کشورشان توسط ایالات متحده و قتل مردی که بسیاری از آنها او را از خود می‌دانستند (به‌رغم تابعیت آمریکایی‌اش)؟» (Boussios, 2014, p. 389).

برخی شرایط تکنولوژیک، نظامی، سیاسی و اقتصادی هستند که پتانسیل فضای مؤثر دولت را متحول می‌کند. وسایل حمل و نقل و ارتباطات، مناطق حمله‌ی نظامی و میزان وفاداری مردم به نظم سیاسی برخی از این عوامل‌اند. با این حال، تمرکز ما بر منطق اقتصادی فضای دولت خواهد بود که با تمایز بین دارایی‌های گریزپذیر و دربند تعریف خواهد شد.

در فصل ۶ ویژگی‌های دارایی‌های گریزپذیر و دارایی‌های دربند از نظر **تصاحب‌پذیری** و **تحرک** مورد بحث قرار خواهد گرفت. **دارایی‌های گریزپذیر خالص** هم منقول‌اند و هم در برابر تصاحب مقاوم. در مقابل، **دارایی‌های دربند خالص** غیرمنقول و تصاحب‌پذیرند. در حالی که دارایی‌های دربند، فضای دولتی را تعریف می‌کنند، دارایی‌های گریزان، فضای غیردولتی را مشخص می‌کنند. اگرچه دارایی‌های سرمایه‌ای که نسبت ارزش به وزن بالایی دارند (طلا، الماس و سایر سنگ‌های قیمتی) به راحتی "غارت‌شدنی" (تصاحب‌پذیر) هستند، اما قابلیت تحرک بیشتری دارند و بنابراین در برابر تصاحب مقاوم‌اند، زیرا می‌توانند راحت‌تر پنهان شوند و هزینه‌های حمل و نقل آنها بسیار کمتر از ارزش آنها است. بنابراین، آنها تصاحب‌پذیر اما متحرک‌اند و به عنوان **دارایی‌های گریزان مختلط** طبقه‌بندی می‌شوند. به همین ترتیب، **دارایی‌های دربند مختلط** وجود دارند که **به‌سختی تصاحب‌پذیرند اما غیرمتحرک** هستند. دارایی‌های مختلط گریزان/دربند در رابطه با فضاهای دولتی و غیردولتی جایگاهی واسطه‌ای دارند.

برای نشان دادن دارایی‌های گریزان و دارایی‌های دربند، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران را مطالعه و به‌ویژه بر بخش‌های فرادولتی (**بنیادها**<sup>۴۱</sup> و **ستاد**<sup>۴۲</sup>) تمرکز خواهیم کرد (Vahabi, 2010b, 2014b). مفهوم دارایی‌های گریزان هم‌چنین می‌تواند

<sup>۴۱</sup> **بنیادها**، موسسه‌های مذهبی و نظامی هستند که پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران تأسیس شدند (برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به فصل ۶).

<sup>۴۲</sup> **ستاد**، "ستاد اجرایی فرمان امام" است که پس از پایان جنگ هشت ساله با عراق و به دنبال فرمانی تأسیس شد که توسط خمینی در سال ۱۹۸۹ امضا شد. این **ستاد** وظیفه «مدیریت و فروش املاک بدون مالک و هدایت آنها به امور خیریه» را بر عهده داشت (Stecklow et al., 2013); برای جزئیات بیشتر، رجوع کنید به فصل ۶.

برای روشن کردن منطق اقتصادی حوزه‌هایی به کار گرفته شود که شرکت‌های قانونی مافیایی در آنها توسعه یافتند.<sup>۴۳</sup>

## ۶-۱ استبداد به مثابه غارت فراگیر و دمکراسی

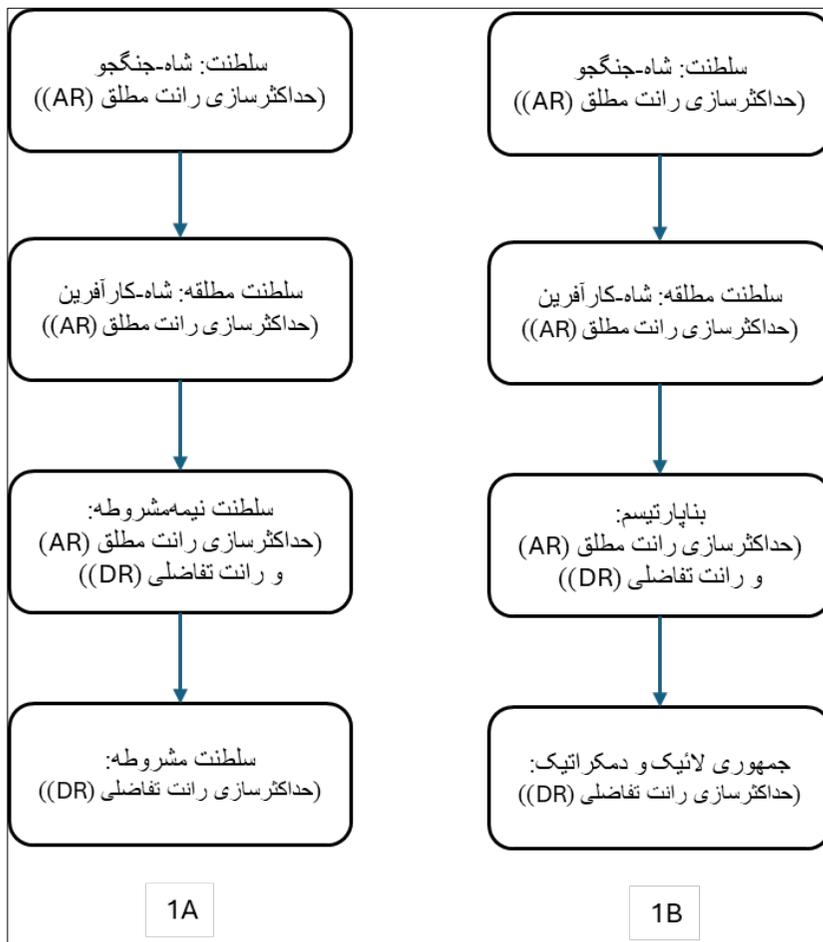
استبداد نوعی شکار انسان است، یعنی شکار انسان فراگیر. گذار از استبداد به دموکراسی در دوران مدرن موضوع پژوهش من در فصل ۷ خواهد بود. این گذار هرگز کامل نبوده است، زیرا دموکراسی به عنوان شکلی از دولت (حکومت اکثریتی) در چارچوب ملی شکل می‌گیرد که دولت بر آن قدرت انحصاری اعمال می‌کند. دموکراسی به عنوان حقوق بشر جهانشمول نمی‌تواند به مرزهای ملی محدود شود: نمی‌توان آزادی بیان یا وجدان را فقط برای شهروندان فرانسوی، بریتانیایی یا آمریکایی به رسمیت شناخت. اما حمایت سیاسی فعال از گسترش این حقوق جهانشمول به سایر کشورهای که رژیم‌های اقتدارگرا در آنها حاکم‌اند ممکن است منجر به نقض حاکمیت ملی شود. دوره‌ی پساجنگ سرد مملو از نمونه‌هایی است که در آنها به رسمیت شناختن حقوق بشر جهانشمول، حاکمیت رژیم‌های اقتدارگرا را به چالش کشیده است. علاوه بر این، دموکراسی به مثابه شکلی از دولت، "روی تاریخ" خود را دارد، زیرا تعریف "ملت" بر اساس یک گروه قومی غالب ممکن است مترادف با پاکسازی قومی در کشورهای تازه دموکراتیک باشد: «رژیم‌هایی که تازه دموکراتیزه شدن را آغاز کرده‌اند، بیشتر از رژیم‌های اقتدارگرای پادار، احتمال دارد مرتکب پاکسازی قومی خونین شوند» (Mann, 2005, p. 4). از این رو، یک دولت دموکراتیک حداقل به دلیل ویژگی ملی خود، ماهیت غارتگرانه‌ی درونی خود را حفظ می‌کند. با این حال، یک دولت دموکراتیک به استبداد پایان می‌دهد. چگونه می‌توانیم گذار از استبداد به دموکراسی را بر اساس رابطه‌ی طعمه-شکارچی توضیح دهیم؟

برای درک این گذار، من آن را به عنوان یک دگرگونی اساسی در بازار حفاظت فروشندگان به بازار حفاظت خریداران توصیف می‌کنم. اما ماهیت "حفاظت" به عنوان یک کالا چیست؟ اقتصاد متعارف فرض می‌کند که حفاظت (امنیت نظامی) یک انحصار طبیعی است که هم معیارهای عدم-محرومیت‌پذیری (non-excludability) و هم معیارهای عدم-رقابت‌پذیری (non-rivalry) کالاهای عمومی خالص را برآورده می‌کند. در فصل ۷، استدلال خواهیم کرد که چنین فرضی گمراه‌کننده است و "حفاظت"، بنا بر مکانیسم هماهنگی غالب، می‌تواند هم کالایی خصوصی و هم عمومی باشد. در واقع، اگرچه حفاظت در دوران امپراتوری روم یک کالای عمومی بود، اما پس از فروپاشی امپراتوری و رواج رژیم‌های سیاسی پراکنده در اروپا تا اواخر قرون وسطی، به کالایی خصوصی تبدیل شد. در حالی که تز "انحصار طبیعی" را زیر سوال خواهیم برد، با تأکید بر شباهت‌های آن با پول-طلا به عنوان بیان کلی ارزش، جایگاه خاص حفاظت در دنیای کالاها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

با بررسی ماهیت بازار حفاظت (بازار فروشندگان و خریداران)، استدلال خواهد شد که استبداد هم‌چون رژیمی خراج‌گزار، متناظر با یک بازار حفاظت تحت سلطه‌ی

<sup>۴۳</sup> اقتصاد گریز هم‌چنین می‌تواند بر استراتژی‌های ضدغارتگری جامعه یهودیان در دوران فاشیسم پرتو افکند.

ارائه‌دهندگان حفاظت است، در حالی که بازار حفاظت خریداران، نمایانگر یک رژیم از نوع دموکراتیک<sup>۴۴</sup> است که در آن شهروندان به دولتمردان باج نمی‌دهند. در تحلیل این فرآیند تاریخی در دموکراسی‌های پیشرو اروپایی، به ویژه در انگلستان و فرانسه، می‌توان چهار مرحله‌ی اصلی را از هم متمایز کرد (رجوع کنید به تصویر ۱-۱).



تصویر ۱-۱: گذار انگلیسی و فرانسوی از استبداد به دموکراسی: (1A) مورد انگلیسی؛ (1B) مورد فرانسوی.

سلطنت مطلقه یک رژیم استبدادی مبتنی بر به حداکثر رساندن رانت مطلق است. این رژیم در انگلستان به سلطنت نیمه مشروطه و در فرانسه به بنابارتیسم تبدیل شد که در آن جایگاه تأثیرگذار سرمایه مالی و تجاری منجر به یک رژیم گذار شد که با یک

<sup>۴۴</sup> فصل ۷ به بررسی رابطه‌ی بین تعاریف موجود از دموکراسی و نحوه‌ای که من دموکراسی را به عنوان یک بازار حفاظت خریداران توصیف می‌کنم خواهد پرداخت.

رابطه هم‌زیستی (متناقض و مکمل) بین بورژوازی در حال صعود که برای به حداکثر رساندن سودهای خود، و دولت که برای به حداکثر رساندن خراج خود تلاش می‌کند، مشخص می‌شود. وقتی پادشاه یا امپراتور از خراج برای انباشت در صنعت و تجارت استفاده می‌کرد، توسعه‌ی سرمایه‌داری را افزایش می‌داد. مارکس به پیروی از آدام اسمیت، این فرآیند را "انباشت بدوی سرمایه" نامید (Marx, [ 1867 ] 1978, Vol. 1, Part VIII) که شامل سلب مالکیت زمین از جمعیت کشاورز، حصارکشی (enclosures)، تجارت مثلثی<sup>۴۵</sup> و کار اجباری فقرای شهری می‌شد.

رژیم‌های دموکراتیک مانند سلطنت مشروطه انگلیسی و جمهوری لایبیک و دموکراتیک فرانسوی، دولت‌های غیرخراج‌گزار را تشکیل می‌دهند که رانت تفاضلی (DR) را به حداکثر می‌رسانند. رژیم‌های دموکراتیک دوران جدیدی را آغاز می‌کنند که در آن رابطه‌ی بین ملت و دولت از نوع رابطه‌ی کارفرما-کارگزار (Principal-Agent) است. این نوع جدید از رابطه را حفاظت تفویضی بر اساس انتخاب نمایندگان دولت توسط شهروندان به تصویر می‌کشد.

در چارچوب نظری من، پویایی این گذار تاریخی با ائتلافی از قدرت خروج سرمایه با قدرت فریاد کارگران علیه استبداد توضیح داده خواهد شد. پادشاه برای تغییر موازنه‌ی قدرت به نفع سلطنت مطلقه و علیه اشراف به سرمایه‌ی بازرگانان و سرمایه‌داران نیاز داشت. رقابت بین دربار و اشراف تنها منبع توانمندسازی بورژوازی نبود. سرمایه متحرک‌ترین و نامرئی‌ترین دارایی بود که به راحتی نمی‌توانست ردیابی شود یا در اسارت استبداد قرار گیرد. این دو عامل، یعنی شکاف‌های داخلی بین غارتگران و قدرت خروج سرمایه، به بورژوازی نوظهور قدرت چانه‌زنی مهمی بخشید. بورژوازی می‌توانست خواسته‌های خود را از طریق پارلمان یا سایر مجامع مشورتی مطرح کند. با این حال، نفوذ بازرگانان بر تصمیمات سلطنتی برای ایجاد دموکراسی کافی نبود. این را می‌توان با محدودیت‌های اعمال شده بر حق رأی در بریتانیا، فرانسه، آلمان و بلژیک نشان داد. جنبش حق رأی در ابتدا محدود به مالکان و افسار تحصیل‌کرده‌ی جامعه بود. در ابتدا، تنها ۱۶۸۰۰۰ نفر از آنها در فرانسه وجود داشتند (Hobsbawm, 1962, p. 111). در فرانسه، جنبش حق رأی عمومی، به استثنای زنان، در سال ۱۸۴۸ برقرار شد. جای تعجب نیست که برنامه کلاسیکی که طبقه کارگر بریتانیا اغلب حول آن گرد هم می‌آمد، اصلاحات ساده پارلمانی بود که در "شش نکته" منشور مردم (People's Charter) بیان شده است.<sup>۴۶</sup>

<sup>۴۵</sup> تجارت مثلثی (triangular trade) نظام تجاری چندجانبه‌ای بود که طی آن یک کشور واردات خود از یک کشور دیگر را با صادرات به کشور ثالث می‌پرداخت. انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ صادرات کالا به آفریقای غربی را با برده‌ها مبادله می‌کرد و برده‌ها را به هند غربی -مجموعه جزایری میان اقیانوس اطلس و دریای کارائیب- صادر کرده، با شکر، مشروبات و دیگر کالاها طاق می‌زد و به بریتانیا پس می‌فرستاد. (مترجم)

<sup>۴۶</sup> «(۱) حق رأی مردان، (۲) رأی‌گیری با برگه رأی، (۳) حوزه‌های انتخاباتی برابر، (۴) پرداخت حقوق به اعضای پارلمان، (۵) پارلمان‌های سالانه، (۶) لغو شرط دارایی برای نامزدها» (Hobsbawm, 1962, p. 1962).

نیروی محرکه‌ی اصلی دیگر، قدرت فریاد کارگران بود. برخلاف برده‌داری، کارگران اجیر آزاد و دهقانان قادر به سرنگونی استبداد از طریق قیام بودند.<sup>۴۷</sup> انقلاب سیاسی که کارگران، فقرای شهری و دهقانان را در سطح ملی درگیر می‌کرد، اختراع مدرنیته بود. انقلاب‌های ۱۸۴۸ در اروپا و سپس کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، کل طبقات متمول اروپا از جمله بورژوازی را تهدید می‌کرد. حق رأی عمومی برای جلوگیری از تهدید انقلاب نهادینه شد. گم‌بتا (Gambetta)، "پدر جمهوری سوم"، به ویژه از افکار عمومی محافظه‌کار خواست که به دلیل زیر از حق رأی عمومی حمایت کنند: «چگونه می‌توانید از درک این موضوع غافل شوید که اگر حق رأی عمومی در کمال حاکمیت خود عمل کند و وقتی فرانسه حرف خود را زده است، انقلاب دیگر ممکن نیست زیرا دیگر نمی‌توان برای انقلاب تلاش کرد و دیگر نیازی به ترس از کودتا نیست؟» (Hirschman, 1982, p. 113).

از این رو، دو منبع صدای متفاوت در دوران گذار از استبداد به دموکراسی وجود دارد: (۱) قدرت خروج سرمایه که منجر به صدای بورژوازی در پارلمان می‌شود؛ (۲) قدرت فریاد کارگران یا تهدید انقلابی (Boix, 2003; Acemoglu & Robinson, 2006)، که منجر به حق رأی عمومی می‌شود. توسعه‌ی سرمایه‌داری به هر دو منبع صدا کمک می‌کند: از یک سو، مبتنی بر سرمایه است که دارایی بسیار متحرکی است؛ و از سوی دیگر، نیروی کار استخدامی آزاد را ترویج می‌دهد که می‌تواند مستقل از دولت و ارباب سازماندهی شود. در حالی که تهدید انقلابی کارگران گذراست، استعدادشان برای اقدام جمعی پایدار است. اتحادیه‌های کارگری، تعاونی‌های کارگران و دهقانان، سازمان‌های مردمی و انبوهی از انجمن‌های مستقل جامعه مدنی، نمایان‌گر اقدام جمعی چندبعدی و چندوجهی آنهاست. در جوامع اولیه، کار عمدتاً اجباری بود؛ کار مزدی آزاد، نامنظم، موقتی و حاشیه‌ای بود. بر این اساس، سازمان‌های مستقل کارگران آزاد در طول تاریخ نادر بوده‌اند. توسعه‌ی نیروی کار آزاد و مزدگیر در سرمایه‌داری امکان یا پتانسیل توسعه‌ی سازمان‌های توده‌ای مستقل نیروی کار را ایجاد کرد. در دموکراسی، این سازمان‌ها منبع اصلی قدرت بالفعل کارگران‌اند. آنها نظمی بدون دخالت دولت را ترویج می‌دهند. آنارشی گاهی اوقات به‌عنوان هرج‌ومرج و آشوب درک می‌شود، اما می‌توان آن را به‌عنوان جامعه‌ای بدون دولت اما نه بدون قانون نیز توصیف کرد<sup>۴۸</sup> (Coyne, 2005). هرج‌ومرج منظم (orderly anarchy) یا دموکراسی مستقیم، نتیجه‌ی قدرت بالفعل کارگران است. دموکراسی مدرن تحت فشار مداوم این شکل از دموکراسی مستقیم است.

پس از زوال دولت‌های خراج‌گزار و نهادینه شدن رژیم‌های مالی دموکراتیک<sup>۴۹</sup>، دولت به عنوان کارگزار منتخب شهروندان به‌مثابه کارفرمایان، به کار گرفته می‌شود. با این حال، این کارگزار خودمختار است و ممکن است تحت تأثیر فعالیت‌های لابی‌گری گروه‌های اجتماعی مختلف قرار گیرد. گروه‌های لابی‌گر مرتبط با سرمایه اغلب در دولت

<sup>۴۷</sup> شایان ذکر است که در اولین قانون اساسی دموکراتیک فرانسه، به مردم "حق رأی عمومی" و هم‌چنین "حق قیام" داده شد (Hobsbawm, 1962, p. 69).

<sup>۴۸</sup> برای بحث در مورد نظم حقوقی در یک جامعه بدون دولت، رجوع کنید به شارتیه (Chartier, 2013).

<sup>۴۹</sup> من به جای رژیم "خراج‌گزار" از "مالی" استفاده می‌کنم تا بر پرداخت مالیات تأکید کنم. برای تحلیل دقیق‌تر دولت مالی، رجوع کنید به شوم‌پیتر [۱۹۱۸] (Schumpeter, ۱۹۵۴).

مسلط اند و نقش هژمونیک ایفا می‌کنند. مجراهای متعددی وجود دارد که سرمایه از طریق آنها دولت را کنترل می‌کند؛ از جمله:

۱) **قدرت خروج سرمایه:** تحت یک رژیم مالی دموکراتیک، اقتصاد گریز دیگر یک استراتژی ضدغارتگری نیست، بلکه به ابزاری برای فشار سرمایه مالی و شرکت‌های چندملیتی تبدیل می‌شود تا دولت‌های ملی را در رابطه با سیاست‌های مالی و بودجه‌ای به گروگان گیرد.

۲) **مجتمع نظامی-صنعتی (Military Industrial Complex):** در حالی که دولت دموکراتیک تأمین‌کننده‌ی حفاظت است، اغلب خریدار ابزارهای حفاظتی تولید شده توسط این مجتمع نیز هست. شرکت‌های سرمایه‌داری تولیدکننده‌ی محصولات نظامی، منافع عمده‌ای در ترویج سرمایه‌ی نظامی به‌عنوان منبعی برای استراتژی حداکثرسازی سود دارند. جایگزینی نیروی انسانی نظامی با فناوری نظامی سرمایه‌بر، برای سیاستمدارانی که ترجیح می‌دهند برای افزایش استقلال سیاسی خود بدون "کیسه‌های حمل اجساد" جنگ راه بیندازند نیز مفید است، چون که این امر رأی می‌آورد. ایده‌ی جنگ "تمیز"، "اخلاقی" و حتی "بشردوستانه" بدون سربازان مرده، که بر استفاده‌ی گسترده از پهپادهای نظامی استوار است فصل بدبینانه‌ی جدیدی را در کتابچه‌های اخلاق سازمانی ایجاد می‌کند.

۳) **سرمایه‌گذاری‌های مشترک دولتی-خصوصی:** مداخله‌ی فزاینده دولت در اقتصاد و متعاقب آن خصوصی‌سازی یا واگذاری شرکت‌های دولتی به پیمانکاران، منجر به جذب مدیران ارشد صنعت و امور مالی در بین دولتمردان و برعکس شده است. منافع شخصی بسیاری از دولتمردان و سیاستمداران مستقیماً به شرکت‌های خصوصی سودآور گره خورده است.

دستگاه امنیتی و نظامی-بوروکراتیک دولت دموکراتیک به طور خاص تحت تأثیر سرمایه است. بدون شک، رابطه‌ی کارفرما-کارگزار بین شهروند و دولت در دموکراسی مدرن به دلیل فعالیت رانت‌خواری بوروکراسی دولتی خودمختار، مستعد مخاطره‌ی اخلاقی است. با این حال، خطر اخلاقی تنها بخشی از مشکل را منعکس می‌کند؛ مساله‌ی اصلی روابط نامتقارن قدرت است. اگرچه قدرت سیاسی قانونی تحت یک رژیم دموکراتیک مالی به شهروندان تعلق دارد، اما قدرت سیاسی واقعی در انحصار یک الیگارش‌ی از دولتمردان و سرمایه با قدرت خروج است. با این حال، خطر اخلاقی تنها بخشی از مشکل را بازمی‌تابد؛ مساله‌ی اصلی روابط نامتقارن قدرت است. اگرچه قدرت سیاسی قانونی تحت یک رژیم دموکراتیک مالی به شهروندان تعلق دارد، اما قدرت سیاسی واقعی در انحصار یک الیگارش‌ی از دولتمردان و سرمایه با قدرت خروج است. گرایش غارتگرانه حتی تحت یک رژیم دموکراتیک مالی نیز قوی می‌ماند. فزون بر این، دموکراسی داخلی مانع سیاست امپریالیستی خارجی نمی‌شود. برده‌داری در یونان نتیجه اصلاحات سولونی (Solonic) بود،<sup>۵۰</sup> و استقرار گسترده‌ی پهپادهای نظامی

۵۰ اصلاحات سولونی به قوانین سولون (متولد حدود ۶۳۸ پیش از میلاد) اشاره دارد که با لغو اشکال قدیمی‌تر کار اجباری مربوط به بدهی-بندگی، پایه و اساس دموکراسی آتن را بنا نهاد و همه شهروندان یونانی را به مردان آزاد تبدیل کرد. به گفته فینلی (Finley, 1998)، این آزادسازی، تقاضا برای تأمین نیروی کار اجباری در میان اشراف و همچنین یونانیان ثروتمند غیراشرافی ایجاد کرد.

توسط ایالات متحده از سال ۲۰۰۱ در شکارهای استراتژیک نیز نتیجه‌ی حساسیت رأی‌دهندگان به "کیسه‌های جسد" است. از این رو، گذار از رژیم‌های اقتدارگرا به دموکراتیک، جنبه‌ی غارتگرانه‌ی دولت را ریشه‌کن نمی‌کند.

در مجموع، دولت مدرن ترکیبی از دموکراسی غارتگرانه، هم قانونی و هم بالفعل است. دومی نتیجه‌ی عناصر اولیه دموکراسی مستقیم است که توسط جنبش‌های اجتماعی و جامعه مدنی ترویج می‌شود. اقتصاد گریز دیگر یک استراتژی ضدغارتگری نیست؛ بلکه متعلق به سرمایه برای تسلط بر جهان است. به جای اقتصاد گریز، کارگران باید نظم موجود را در سطح بین‌المللی متحول کنند و برای یک نظم جایگزین، یعنی یک کنفدراسیون جهانی بدون دولت از جوامع انسانی، بانگ بردارند.



«اثری بسیار بدیع و بلندپروازانه. مفهوم "غارت و شکار" نزد مهرداد وهابی ذره‌بین روشنگرانه‌ای جهت مشاهده‌ی شکل‌های گوناگون حاکمیت به‌دست می‌دهد. ایده‌ی "اهلی‌سازی" به‌مثابه‌ی شکلی "درازمدت" از غارت یا شکارگری - شکلی که با بقای (و حتی شاید شکوفایی) هدف این شکارگری، چه گیاه، چه پستاندار و چه انسان خردمند، سازگار است - به‌نظر من ایده‌ی بسیار پرتثیری ست برای اندیشیدن پیرامون غارت».

جیمز سی. سکات، پرفسور ممتاز علوم سیاسی و انسان‌شناسی، دانشگاه ییل

اقتصاد متعارف مدت‌های مدیدی ست جامعه‌ای متشکل از افراد آزاد طرف قرارداد با حقوق قانونی برابر را مفروض گرفته است. قدرت و اتوریته در چارچوبی قراردادی درک می‌شوند. مهرداد وهابی در پرتوان‌ترین بیان خود تا به امروز، همه‌ی این مفروضات را به چالش می‌کشد. خشونت و انقیاد بار دیگر به متن تحلیل بازگردانده می‌شوند و ما ناگزیریم در همه‌چیز بازاندیشی کنیم. جفری ام. هاج سن، پرفسور اقتصاد مدرسه کسب‌وکار هرتفوردشایر، دانشگاه هرتفوردشایر

